

محمد کریم محمدی^۱

جلیل کریمی^۲

قدرت/احمدیان^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۸/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۳/۲۲

چکیده

سوریه برای کشور ما دارای اهمیت راهبردی است. ظهور ناگهانی کردهای سوریه در متن تحولات سیاسی منطقه، در یک بازه زمانی فشرده، به‌ویژه بعد از تحولات ۲۰۱۱ سوریه که ابعادی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای یافت، توجه بسیاری از پژوهش‌گران را به خود جلب نمود. کردهای سوری که تا قبل از بحران، به‌مثابه اشباحی نامرئی مورد توجه بودند، ناگهان به‌صورت یک بازیگر جدی در تحولات ظاهر شدند. این مقاله قصد دارد با رویکردی تاریخی و در چارچوب نظریه گفتمان، به این پرسش پاسخ دهد که کردها در سوریه چگونه به حاشیه رانده شده و چگونه به متن برگشتند؟ در پاسخ به این پرسش، نگارندگان با واکاوی پس‌زمینه‌های تاریخی به حاشیه رانده شدن کردها و بررسی متن گفتمانی آنها به صورت‌بندی این فرضیه پرداخته است که: مجموعه‌ای از عوامل تاریخی، همچون سیاست‌های دوران قیمومیت، تحولات دوران گذار، بعث و مناسبات کردی-سوری از مهمترین عوامل به حاشیه‌رانی کردها بوده است. از دیگر سو از منظر گفتمانی، اتخاذ گفتمان کنفدرالیسم دموکراتیک به‌جای گفتمان ناسیونالیستی، بعد از تحولات سال ۲۰۱۱، نقش مهمی در به متن آمدن کردها در شمال سوریه داشته است. از مهمترین یافته‌های این پژوهش، توجه به نقش چرخش گفتمانی در تحولات شمال سوریه بوده است و می‌توان گفت در صورت تثبیت وضعیت موجود در شمال سوریه و هژمونیک شدن این گفتمان، تبعات و پیامدهای منطقه‌ای زیادی خواهد داشت.

واژگان کلیدی: سوریه، کردها، بعث، گفتمان، کنفدرالیسم دموکراتیک.

MK-M4453@yahoo.com
jkarimi79@gmail.com
ghudratt@yahoo.com

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی.
۲. عضو هیات علمی دانشگاه رازی.
۳. عضو هیات علمی دانشگاه رازی.

مقدمه

از کردهای سوری تا قبل از وقایع ۲۰۱۱، همواره به مثابه مردمان از یادرفته نام برده می‌شد. کردهای سوری، نه حتی شهروندان درجه دو، بلکه به اشباحی بیرون از قلمرو معنا و امور واقع مبدل شده بودند. آنها تجسمی از مردمانی بودند که در حاشیه‌ای‌ترین ساحت‌ها و فضاهای میان معناداری هستی و هرگونه فقدان معنا، همواره در وضعیتی کدر و تیره زیسته‌اند.

دریدا فیلسوف معروف فرانسوی در کتاب اشباح مارکس^۱ از ترکیب مفاهیم هستی‌شناسی^۲ و شبیح‌زدگی^۳ مفهوم هستی - شبیح‌شناسی^۴ را ابداع می‌نماید؛ مفهومی که به احضار ارواح و اشباح رانده شده از متن زبان، زندگی، سیاست، اجتماع و تاریخ دلالت دارد. هانتولوژی دریدایی در عین حال، روایتگر بازگشت غیره منتظره امر سرکوب شده نیز هست. روایتی که شباهتی غریب با مسئله کردها در سوریه امروز دارد؛ اما چگونه کردها به اشباحی که هم‌اکنون برای تسخیر فضای شبیح‌زده بازگشته‌اند، تبدیل شدند؟ این مسئله‌ای است که نگارندگان قصد دارند به واکاوی آن در این مقاله بپردازند؛ اما برای پاسخ به این سوال باید به سوالی بنیادی‌تر پاسخ گفت؛ و آن اینکه، اساساً چگونه بدون فضایی شبیح‌گون، یا مستعد تسخیر اشباح، می‌توان وجود شبیحی را متصور شد؟ بنابراین باید بستری از متروکه‌ها و ویرانه‌ها وجود داشته باشد تا زمینه‌ای برای شبیح‌زدگی به وجود بیاید. برای درک و فهم فراهم شدن این بستر که تبلور آن را می‌توان در ویرانه‌های سوریه مشاهده نمود؛ می‌بایستی ابتدا به ویرانه‌های امپراتوری عثمانی رجوع نمود. ویرانه‌هایی که بنیادی سست برای سازه‌های ناسازه دولت - ملت‌های ترکیه، عراق و سوریه فراهم ساخت.

با تسلط بریتانیا و فرانسه بر جهان اسلام، پیمان سایکس - پیکو و قیمومیت استعماری، فرایندی از بازتعریف هویت‌های جمعی، بر ویرانه‌های امپراتوری شکل می‌گیرد و از بطن این فرایند، دولت - ملت‌های جدیدی با گفتمان ناسیونالیسم متولد می‌شود. گفتمان جدید به شیوه‌ای نوین به صورتبندی مسایل می‌پردازد. از جمله با هدف ایجاد همبستگی و هم‌نوایی ملی، به برجسته‌سازی ناسیونالیسمی مبتنی بر یک قومیت خاص در قالب یک نظم سکولار می‌پردازد و هر آنچه را که

1. The Spectors of Marx.

2. Ontology.

3. Haunted.

4. Hauntology.

در تعارض با نظم برساخته تلقی می‌کند، سرکوب کرده و به حاشیه می‌راند. این رویکرد، طرد و به حاشیه‌رانی هویت‌های دیگر، به‌ویژه هویت «کردی» و هویت «اسلامی» که به‌مثابه تمایزهایی که در فرماسیون هژمونیک متناظر با دولت - ملت‌های ترکی/عربی سکولار به‌منزله تفاوت‌های نامشروعی هستند که معادل با «موانع توسعه» و «هویت‌های نامعقول مخالف با انسجام ملی» بازنمایی می‌شوند و می‌بایستی از حوزه ایجابیت‌های اجتماعی طرد شوند، نمودار می‌گردد و بدین ترتیب در «اولویت‌یابی معضل‌ها» در خرد گفتمان نوین ملی‌گرایی، هستی «کرد» به یک «مسئله» تبدیل می‌شود. مسئله‌ای که در «پردازش» و رویکرد حل آن، انکار و سرکوب در دستورکار قرار می‌گیرد.

این شیوه مسئله‌سازی و حل مسئله، از سوی دولت - ملت‌های حاکم، فضایی مستعد برای ظهور جنبش‌هایی به‌شدت دامن‌دار و مفصل‌بندی «گفتمان کردی» که هویت کردی و خواست ایجاد یک دولت - ملت کرد و یا دستکم نوعی از خودمختاری را در کانون کنش خویش قرار می‌دهد فراهم می‌سازد.

در یک‌صد سال گذشته این تقابل به بن‌بستی پرهزینه و سیکل معیوب خشونت خونبار، سرکوب - شورش - سرکوب ره سپرده است. بن‌بستی که لزوم بازنگری و تدوین گفتمانی جدید که بتواند معضلات را به شیوه‌ای دیگر «اولویت‌یابی» نماید و به نسبت آنها به «پردازش»ی جدید و ارایه راهکارهایی متفاوت اقدام ورزد؛ ضروری به نظر می‌رسد تا به بن‌بست موجود پایان دهد. ضرورتی که در بخش مهمی از جنبش کردی در ترکیه و سوریه به آن اذعان شده است و ما شاهد یک چرخش گفتمانی عظیم در آن هستیم کنفدرالیسم دموکراتیک گفتمانی است که مدعی ارایه راه‌حل‌های نوینی برای رهایی از وضعیت موجود می‌باشد. دو تردید هم‌زمان، هم در بحث در مرکز بودن جزء قومیتی سیاست به قیمت فراموشی سایر اجزاء و هم در فراروایت ضرورت تشکیل دولت - ملت به‌مثابه پروژه‌ای رهایی‌بخش، از مهمترین بسترهای اندیشه‌ای این گفتمان است که پیامدها و تبعات مهمی، در ساحت عمل و نظر در جنبش کردی و به‌ویژه شمال سوریه به‌همراه داشته است.

شروع بحران در سوریه، زمینی را فراهم می‌کند که این گفتمان به معرض آزمون گذاشته شود. با شروع راهپیمایی در درعا و سرکوب قهرآمیز اندکی بعد جنگ داخلی را کلید زد، اوضاع دگرگون شد. در میانه‌های ۲۰۱۲، کردهای تقریباً فراموش شده سابق سوریه، به‌مثابه تغییردهندگان بالقوه

بازی، در جنگ داخلی کشور ظاهر شدند؛ زمانی که اسد به ناگهان نیروهای خویش را جهت تحکیم موضعی که به صورت فزاینده‌ای از هم گسیخته می‌شد از مناطق کردنشین عقب کشید (Guntera, 2014: 3).

در این مقاله، مسئله کرد در سوریه و تحولات گفتمانی شمال سوریه از ۲۰۱۱ به بعد مورد واکاوی قرار می‌گیرد. لذا در دو فراز، ابتدا با اتخاذ رهیافتی تاریخی، چگونگی به حاشیه‌رانی کردها مورد بررسی قرار گرفته و در فراز بعدی، در چارچوب مفهومی نظریه گفتمان لاکلاو و موفه، با مفروض گرفتن نقش اساسی عامل خارجی، به نقش گفتمان کنفدرالیسم دموکراتیک به مثابه یکی از عوامل موثر در ایجاد تحولات شمال سوریه و به متن آمدن کردها در سوریه، پرداخته شده است. بر این اساس در پاسخ به این پرسش که کردها در سوریه چگونه به حاشیه رانده شده و چگونه به متن برگشتند؟ به صورت‌بندی این فرضیه پرداخته است که: مجموعه‌ای از عوامل تاریخی، همچون سیاست‌های دوران قیومیت، تحولات دوران گذار، گفتمان بعث و مناسبات کردی- سوری از مهمترین عوامل به حاشیه‌رانی کردها بوده است. از دیگر سو، اتخاذ گفتمان کنفدرالیسم دموکراتیک به جای گفتمان ناسیونالیستی کردی، در جریان تحولات پس از ۲۰۱۱، نقش مهمی در به متن آمدن کردها در شمال سوریه داشته است. با توجه به آنکه مسئله کرد در سوریه و گفتمان کنفدرالیسم دموکراتیک، بسیار کم مورد مطالعه آکادمیک قرار گرفته و مقالات علمی منتشر شده در این باب بسیار کم است، انجام پژوهش‌هایی از این دست یک ضرورت به نظر می‌رسد. از سوی دیگر، برای هر نوع سیاست‌گذاری، شناخت یک پدیده، اساسی‌ترین قدم می‌باشد، لذا با توجه به آنکه تحولات سوریه و تحولات جنبش کرد، تأثیرات خود را بر منطقه و از جمله کشور ما خواهد گذاشت، شناخت تحولات شمال سوریه، برای هر نوع سیاست‌گذاری در آینده، از اهمیتی اساسی برخوردار است.

چارچوب نظری

چارچوب نظری بکار رفته در این پژوهش، برآمده از نظریه گفتمان لاکلاو و موفه است. اساساً روش گفتمان به دلیل برخورداری از ماهیت درون‌نگر و مولفه‌هایی مانند نشانه‌گذاری، دگرسازی، خصومت، اسطوره، پندار اجتماعی و هژمونی، اعتبار قابل توجهی برای فهم چرایی چیره شدن یک گفتمان و افول گفتمان دیگر دارد. از این منظر، بررسی مفصل‌بندی، دگرسازی، برجسته‌سازی و

حاشیه‌رانی که هم بر کردارهای زبانی و غیرزبانی حاکمند و حد فاصل ما و دیگری را سامان می‌دهند، می‌تواند ما را به علل هژمونیک شدن یک گفتمان و ضعف و افول گفتمان دیگر یاری رساند.

تحلیل گفتمان دارای نحله‌های مختلفی است که در این میان نظریه گفتمان لاکلاو و موفه یکی از شناخته شده‌ترین و کارآمدترین این روش‌هاست. لاکلاو و موفه ضمن استفاده از مفهوم فوکویی قدرت و نظریات زبان‌شناسی سوسور، فراخوانی سوژه التوسری، نظریه هژمونی گرامشی و شالوده شکنی دریدا و با نقد سنت مارکسیستی، این نظریه را در حوزه علوم سیاسی بسط داده‌اند. آنها، با رد تمایز حوزه گفتمانی و غیرگفتمانی که در نظریه میشل فوکو و رویکرد فرکلافی به گفتمان وجود داشت و تاکید بر گفتمانی بودن تمام حوزه‌های زندگی، با مسایل اجتماعی و سیاسی به‌مثابه یک متن، برخورد نمودند. از این منظر کل جهان، تنها در درون ساخت‌های گفتمانی است که قابل درک و فهم می‌شود.

نظریه لاکلاو و موفه ریشه در دو سنت نظری ساختارگرا، یعنی مارکسیسم و زبان‌شناسی سوسوری دارد. مارکسیسم مبانی اندیشه در امر اجتماعی را برای این نظریه فراهم می‌آورد و زبان‌شناسی ساختارگرای سوسور نظریه معنایی مورد نیاز این دیدگاه پساساختارگرایانه را در اختیار قرار می‌دهد. مطابق نظریه آنها، کل حوزه اجتماع به‌مثابه شبکه‌ای از فرایندهای متفاوت است که در آن معنا تولید می‌شود (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۵۳).

در سپهر نظری لاکلاو و موفه برای این‌که اشیاء و فعالیت‌ها قابل فهم باشند، به‌عنوان جزئی از یک چارچوب گسترده‌تر مورد تحلیل قرار می‌گیرند. از این منظر فعالیت‌ها و پدیده‌ها وقتی قابل فهم می‌شوند که در کنار مجموعه‌ای از عوامل دیگر در قالب گفتمانی خاص قرار گیرند. بر این مبنا، هیچ چیزی به خودی خود دارای هویت نیست؛ بلکه هویتش را از گفتمانی که در آن قرار گرفته کسب می‌کند. برداشتی که لاکلاو و موفه از گفتمان دارند، موید خصوصیت رابطه‌ای هویت است. معنای اجتماعی کلمات، گفتارها، اعمال و نهادها را با توجه به بافت کلی‌ای که اینها خود، بخشی از آن هستند می‌توان فهمید. هر معنایی را تنها با توجه به عمل کلی‌ای که در حال وقوع است و هر عملی را با توجه به گفتمان خاصی که در آن عمل قرار دارد باید شناخت (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۳۴).

از این منظر این گفتمان‌ها هستند که به واقعیت معنا می‌بخشند و هیچ‌چیز معناداری در بیرون از گفتمان وجود ندارد. در نزد لاکلاو و موفه گفتمان فقط ترکیبی از نوشتار و گفتار نیست؛ بلکه هر

دو اجزای درونی جامعیت گفتمانی فرض می‌شوند. به بیان دیگر گفتمان، مجموعه معنی‌دار از علایم و نشانه‌های زبان‌شناختی و فرازبان‌شناختی تعریف می‌شود که هم دربرگیرنده بعد مادی و هم مزین به بعد نظری است. گفتمان در این مفهوم تأکیدی است بر این واقعیت که هر صورت‌بندی اجتماعی دارای معنی است. گفتمان در این بیان نه تنها جای ایدئولوژی؛ بلکه جای اجتماع نشسته و آن را به مثابه یک متن و ساختاری مبتنی بر قواعد گفتمان که تأکید بر ویژگی نمادین روابط اجتماعی دارد تصویر و تحلیل می‌کند. برخلاف سوسور، گفتمان هرگز به مثابه سیستمی بسته از تمایزات فهم نمی‌شود؛ از این منظر گفتمان‌ها قادر به اتمام و انسداد مفاهیم و هویت‌ها نیستند. در این رویکرد، مرکزیت امر سیاسی مفروض گرفته شده و با بهره‌گیری از مفاهیمی نظیر «هژمونی»^۱، «غیریت»^۲، «مفصل‌بندی»^۳، «نقطه تلاقی یا انشعاب»، «کنش»، «زنجیره تمایز»، «زنجیره هم‌ارزی» گفتمانی که از کارگزارهای اجتماعی، عناصر متفاوت را در پیکره‌ای واحد و به مثابه عناصری که قابلیت جایگزینی در میان خودشان را دارا می‌باشند، ادغام ساخته و به تعمق درباره پدیده‌های سیاسی-اجتماعی می‌نشیند. (تاجیک، ۱۳۸۳: ۶۰).

بدین‌سان، میان گفتمان، زبان و سیاست ارتباط معناداری وجود دارد؛ بدین معنی که زبان عرصه بازی تمایزهاست در این مرحله هیچ مفهومی (دال) با مصداق خود (مدلول) رابطه جوهری و ثابت ایجاد نمی‌کند. سیاست یک برساخته گفتمانی است و از این نظر یک دال تهی است. سیاست، هنر تسخیر و تثبیت نسبی دال‌های شناور و مفصل‌بندی یک گفتمان هژمونیک است. عرصه سیاست، عرصه عدم یقین- قطعیت است. به بیان دیگر، پدیده‌های سیاسی فرهنگی و اجتماعی دارای گوهرهای بدیهی و یکسان نیستند. سیاست یک بعد بر سازنده مسایل اجتماعی و تصمیم و تدبیر در شرایط فقدان تصمیم و عدم امکان تدبیر است (تاجیک، ۱۳۸۳: ۵۰).

با توجه به این چارچوب نظری تلاش می‌شود چگونگی به حاشیه‌رانی و برجسته‌سازی مسئله کرد در سوریه، چگونگی مفصل‌بندی و چرخش گفتمانی و اسطوره‌ها و تصورات اجتماعی خلق شده در گفتمان کنفدرالیسم دموکراتیک و چرایی هژمونیک شدن یک گفتمان و یا بی‌قراری و از جاشدگی گفتمان‌های مختلف در رابطه با بحران سوریه تحلیل شود.

1. Hegemoni.
2. Otherness.
3. Articulation.

یک. به حاشیه‌رانی کردها در سوریه

الف: قیومیت استعماری فرانسه

«قدرت قیومیت تا حد زیادی مسئول دگرگونی‌ها در این منطقه بود. مقامات فرانسوی عاملان مهمی در تعریف گروه‌های قومی و مذهبی به‌مثابه اقلیت‌ها و نیز تاسیس دولت‌های مدرن، یعنی سوریه و لبنان بودند. اقلیت‌ها به منبع دایمی اختلاف بین نخبگان محلی – سنی و اداره قیومیت فرانسوی بدل شدند. مفهوم گروه‌های ویژه اجتماعی و فرهنگی به‌عنوان اقلیت که از سیستم ملت عثمانی نسب برده و اخیراً ظهور کرده بود در ملت – دولت‌های یکپارچه کننده، به‌طور طبیعی سازه جدیدی به‌شمار می‌رفت. در میان این اقلیت‌ها کردها بزرگترین گروه مسلمانان غیر عرب را از سال‌های ۱۹۲۵ به بعد در سوریه نمایندگی می‌کردند.» (تژل، ۱۳۹۵: ۱۲).

تژل با ذکر وقایع دوران قیومیت به اهمیت این دوران در شکل‌گیری وضعیت بعدی سوریه و سرنوشت کردها تأکید می‌کند. به گفته وی اگر دولت سوریه در خلال قیومیت فرانسه در مرحله تاسیس بود، گروه کردها نیز در حال تجربه گذار در حقوق متعلق به خود بودند. آگاهی روبه رشد از یک هویت متمایز کردی به ایجاد سوءظن بزرگی در میان نخبگان سیاسی عرب منجر گردید که کردها را به‌مثابه مانعی در راستای تاسیس ملی سوریه ملاحظه می‌کردند؛ امری که به‌طور فزاینده با عربیسم شناخته می‌گردد (تژل، ۱۳۹۵: ۲۹).

فرانسه در مقابل اکثریت سنی عرب به تقویت اقلیت‌های غیرسنی پرداخت، دوروزی‌ها، علوی‌ها و مسیحیان مورد حمایت فرانسه قرار گرفتند؛ اما وضعیت کردها که بزرگترین اقلیت غیرعرب در سوریه به‌شمار می‌آمدند به‌گونه‌ای دیگر رقم خورد.

اگرچه کردها حضوری پررنگ در نیروهای نظامی فرانسه در سوریه داشتند و برخلاف اعراب به مخالفت با فرانسوی‌ها نپرداختند و حتی به یاری آنها نیز پرداختند؛ اما عملاً در ارتباط با سیاست فرانسه در سوریه به حاشیه رانده شدند و برخلاف عراق هیچ‌گونه فشاری از سوی فرانسه برای تضمین حقوق فرهنگی و زبانی آنها به دولت سوریه وارد نشد. علت اصلی این مسئله، به موضوع پیچیده مسئله کرد پس از تقسیم شدگی آنها و منافع فرانسه در کشمکش با ترکیه برمی‌گردد.

مرزهای سایکس-پیکو به‌گونه‌ای ترسیم شد که مناطق کردنشین سوریه، اگرچه از سمت شمال، با مناطق کردنشین ترکیه دارای پیوستگی بود؛ اما در درون مرزهای سوریه به یک جغرافیای

گسسته و دور از هم که به وسیله مناطق وسیعی از سرزمین‌های عربی از هم جدا شده بودند بدل شد؛ بنابراین «طبق نظر مقامات فرانسوی، از آنجایی که کردها در یک قلمرو سرزمینی پیوسته بهم متمرکز نشده‌اند پس محق اعطای خودمختاری نمی‌باشند.» (فیلیپس، ۱۳۹۵: ۱۱۱).

عاملی کاملاً تصادفی، یعنی نحوه ترسیم مرزها، تاثیر بسیار مهمی بر سرنوشت کردهای سوریه ایفا نمود، این عامل نه تنها آنها را از سایر کردها جدا نمود؛ بلکه موجب جدایی میان خود آنها در سه جغرافیای از هم گسسته در مناطقی که صدها کیلومتر از یکدیگر دور بودند در سه منطقه، جزیره، کوبانی و عفرین شد. از سوی دیگر همین امر موجب شد که کردها از شمول، سیاست تقویت اقلیت‌های فرانسه، نیز برخوردار نشوند.

از سوی دیگر، اختلافات بسیار فرانسه و ترکیه و قیام‌های بزرگ کردی در ترکیه موجب شد تا فرانسه به حمایت از کردها در ترکیه اقدام نماید. پس از درهم شکسته شدن شورش بزرگ ۱۹۲۵، رهبری کردهای ترکیه به سوریه منتقل شد و فرانسه نیز تلاش کرد کردهای سوریه را بر ضد آتاترک بکار گیرد. مجموعه این رویدادها باعث شد که از همان ابتدا، وضعیت کردهای سوریه به تابعی از تحولات جنبش کرد در ترکیه بدل شود و کوشش‌های آنان نه بر ضد اعراب که متوجه مبارزه با ترکها شد. مهمترین نمود این امر را باید در تشکیل سازمان «خوی بووون» در بیروت که تحت قیمومیت فرانسه بود و رهبری قیام آرات در ۱۹۳۰ در ترکیه را بر عهده داشت، مشاهده نمود. بنابراین، روابط فرانسه – ترکیه در دوران قیمومیت و مسئله کرد در ترکیه دو عامل بسیار تاثیرگذار در سرنوشت کردها به‌طور عام و وضعیت کردهای سوریه به‌طور خاص گردید

ب: تحولات دوران گذار؛ از اوج تا حضيض (۱۹۶۳-۱۹۴۶)

سوریه در ۱۹۴۶، یک سال پس از پایان جنگ جهانی، مستقل شد. از ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۳ که بعث بر سرکار آمد، در تاریخ سوریه، به‌عنوان دوران گذار یاد می‌شود. تحولات سریع و عمیق این دوران نیز تاثیر بسیار مهمی در سوریه و به‌ویژه سرنوشت کردهای سوریه داشت. رشد شهرنشینی، اسکان عشایر، اصلاحات ارضی، مکانیزه شدن کشاورزی، رشد طبقات متوسط شهری، ظهور منازعات اعراب و اسرائیل، کودتاهای متعدد، ایجاد و شکست جمهوری متحده عربی، قدرت‌گیری کردها و سقوط قدرت کردی و سرشماری ویژه را می‌توان به‌عنوان مهمترین رویدادهای این دو دهه ذکر نمود.

تحولات سریع اجتماعی-اقتصادی و آشفتگی سیاسی ناشی از این وضعیت از یکسو و شکل‌گیری

اسرائیل و ظهور منازعه اعراب - اسرائیل و گفتمان ضدیت با صهیونیسم، از مهمترین عوامل قدرت‌گیری بیش از پیش ارتش در سوریه و نقش فزاینده نظامیان در تحولات مهم سوریه، همانند سایر کشورهای عربی بود.

اهمیت یافتن نقش نظامیان، به شیوه‌ای شگرف به عاملی برای قدرت‌گیری فاکتور کردی در سوریه بدل شد، انجام دو کودتا توسط افسران کرد و اشغال پست‌های ریاست جمهوری، نخست‌وزیری، ریاست کل قوای مسلح و اکثریت اعضای کابینه دولتی توسط کردها در دو مقطع جداگانه گویای این مهم در تاریخ سوریه دوران گذار است. کردها از قبل، مشارکت نسبتاً وسیعی در ارتش مستعمراتی فرانسه داشتند و در نتیجه افزایش اهمیت نظامیگری پس از استقلال، یک امتیاز واقعی برای کردها، یا دستکم آن کردهایی که به صورت فعالانه در دولت سوریه مشارکت می‌کردند، بود. سرانجام در آوریل ۱۹۴۹، یک افسر کرد که در جنگ اسرائیل مشارکت کرده بود، حسنی الزعیم، قدرت را در یک کودتای نظامی به دست گرفت. اطراف الزعیم با مشاوران و وزیران کرد احاطه شد و تحت حکومت او، یک کرد دیگر، محسن البرزی، به نخست‌وزیری رسید. از این‌رو، ناسیونالیست‌های عرب و پیروان اخوان المسلمین، او را به ایجاد یک جمهوری کردی و هواداری از کردها متهم نمودند (Schmidiner, 2018: 49).

با این توصیفات دوران کوتاه حسنی الزعیم که در آن تقریباً تمامی مناصب بالای سیاسی و نظامی توسط کردها اشغال شده بود و حتی گارد شخصی ریاست جمهوری انحصاراً در اختیار کردها و چرکس‌ها قرار گرفت را می‌توان اوج دوران قدرت کردها در تاریخ سوریه به‌شمار آورد. شاعر و فعال کرد جگر خوین^۱ با جزئیات شرح می‌دهد که چگونه مطبوعات سوری، پس از سرنگونی و اعدام زعیم به‌وسیله سامی الحناوی از حزب ملی‌گرای اشتراکی سوریه، با شادی، این واقعه را سقوط حکومت کردی نامیدند (Cigr Xiwin, 1995: 228; Narrated by Schmidinger, 2018: 49).

تزل در رابطه با زعیم، علاوه بر تأکید بر خاستگاه کردی و تلاش وی بر بهره‌برداری از عصبیت کردی و بکار گماشتن کردها در مناصب بالای حکومتی به سیاست خارجی وی اشاره می‌کند «ایجاد روابط دوستانه با ایالات متحده و تصمیم به توافق صلح با اسرائیل نیز منحصر به افزایش شک و تردید در ارتباط با عرب نبودن زعیم منتهی شد. از این‌رو هنگامی که سامی الحناوی به

1. Cigr Xwin.

دومین کودتا دست زد و برازی و زعیم اعدام شدند، مطبوعات سوریه از پایان حکومت کردی سخن گفتند.» (تزل، ۱۳۹۵: ۸۵)؛ با این وجود، سامی الحناوی نیز نتوانست چندان در قدرت بماند و بزودی به وسیله سومین کودتای نظامی در دسامبر ۱۹۴۹ که توسط یک افسر کرد دیگر انجام شد از قدرت ساقط شد (Schmidinger, 2018: 49). ادیب شیشکلی با فاصله‌گیری از کردها و نزدیکی به ملی‌گرایان عرب، تلاش کرد به سرنوشت زعیم دچار نشود. وی برای متوازن کردن ریشه کردی خود، اتحاد با اعراب را برگزید و هیچ‌گونه سیاستی به نفع هویت کردی را اتخاذ ننمود؛ اگرچه با حمایت وی، یک کرد اهل حما به نام فوزی سلو (۱۹۰۵-۱۹۷۲) به نخست‌وزیری رسید؛ اما سلو یک سال بعد توسط شیشکلی برکنار شد. حکومت شیشکلی توسط ناسیونالیست‌های عرب در فوریه ۱۹۵۴، با یک کودتای نظامی دیگر ساقط شد. شیشکلی به آمریکای لاتین گریخت و ده سال بعد با روی کار آمدن بعث در سوریه، در توطئه‌ای در برزیل ترور شد. فوزی سلو نیز در سوریه اعدام شد. در ۱۹۵۸، ایده ناصریست‌ها برای وحدت سوریه و مصر به تحقق پیوست و کشور جدیدی به نام جمهوری متحده عربی (الجمهوریه العربیه المتحده) تشکیل شد. پایتخت کشور جدید، قاهره بود و مسئولان سوری جدید از جانب عبدالناصر از مصر تعیین می‌شدند. ناصر به منظور اتحاد دو کشور با انحلال تمامی احزاب سیاسی در سوریه و از جمله حزب بعث و قرار دادن ارتش سوریه، تحت فرمان ارتش مصر، شرایط سختی را تحمیل کرد. اصلاحات ارضی سال ۱۹۵۸، باعث برانگیختن واکنش‌های اعیان و ملاکان شد. مخالفت بعثی‌ها با عبدالناصر در درون کمیته‌های مخفی و با هدف پایان دادن به این آزمایش شروع گردید (تزل، ۱۳۹۵: ۹۳).

مجموعه این نارضایتی‌ها و فعالیت بعثی‌ها، زمینه را برای فروپاشی جمهوری متحده که قرار بود عراق نیز به آن ملحق شود را فراهم آورد. سرانجام با یک کودتای نظامی دیگر، ناصریست‌ها از قدرت برکنار شدند و این اتحاد از میان رفت. تشکیل جمهوری متحده عربی را باید آغاز روند جدی به حاشیه‌رانی کردها در سوریه به‌شمار آورد، روندی که با فروپاشی جمهوری متحده عربی نه تنها متوقف نشد؛ بلکه با قدرت‌گیری گفتمان بعث به اوج خود رسید. تحت حاکمیت جمهوری متحده عربی، پخش و ضبط موسیقی کردی در کافه‌ها ممنوع گردید، مطبوعات و حتی داشتن کتاب‌هایی که به زبان کردی بودند مجازات حبس داشت. معلمان مصری نیز به نواحی کردنشین فرستاده شدند (تزل، ۱۳۹۵: ۹۴).

جامعه کردی در دوران گذار، بیشترین تحولات را از سر گذرانید. نخست هم به واسطه عروج اندیشه‌های پان‌عربیسم و هم انجام کودتاهای نظامی توسط افسران کرد، کردها به مثابه جدی‌ترین مظنونان درآمدند. بعد از خاتمه سال‌های ۱۹۵۰، ارتش سوریه چندین تصفیه را در خلال مدتی که افسران کرد از آن اخراج شدند را تجربه کرد و آکادمی‌های نظامی و نیروهای پلیس، دروازه‌های خود را به روی جوانان کرد بستند. افسران دروزی و سپس علوی‌ها موقعیت‌های کلیدی را در ارتش و نهادهای مدنی به نام پان‌عربیسم در دست گرفتند. توطئه‌های براندازانه و ترور بنیادهای نظامی عرب و بسیج قدرتمند عصبیه به نام اجبار ایدئولوژیک طی سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۰ به موفقیت دست یافتند؛ درحالی که حسنی زعیم ناکام ماند (تزل، ۱۳۹۵: ۹۱).

در میان تمامی وقایع این دوران، شاید مهمترین آنها سرشماری ویژه^۱ ۱۹۶۲ بود؛ که به ناشهروند شدن و سلب تابعیت صدها هزار کرد سوری منجر شد. فروپاشی جمهوری متحده عربی نه تنها وضعیت کردها را بهتر نکرد؛ بلکه وقایع پس از آن به فجایعی منجر شد که برای دهه‌های متوالی سرنوشت کردها را تحت تاثیر قرار داد و آنها را به اشباح رانده شده از متن اجتماع مبدل ساخت. اشم‌دینگر در فصل نهم کتاب خود به شرح روایت این سرشماری یک روزه که منجر به بی‌خانمانی و فاقد کشور شدن صدها هزار کرد انجامید می‌پردازد. وی می‌نویسد: «توجیهی که برای ناشهروند کردن صدها هزار کرد تراشیده شد، جلوگیری از دسیسه‌ای بود که به منظور تاسیس یک گروه قومی غیر عرب در درون سه گوشه ذخایر نفت خام سوریه واقع در منطقه جزیره کردستان سوریه به‌وسیله آنچه هجوم غیرقانونی کردها به سوریه خوانده شد، بود.» وی دو دلیل را برای این سرشماری ظالمانه نقل می‌کند. یک دلیل داخلی که برای پیشبرد طرح‌های عربی و ناسیونالیسم عرب می‌بایستی کردها به حداقل رسیده و به دسته‌ای کوچک و قابل کنترل بدل شوند و دلیل دوم یک دلیل منطقه‌ای، یعنی تصرف قسمتهایی از کردستان عراق (استان دهوک) به‌وسیله ۵۰۰۰ پیشمرگ بارزانی بود. حکومت دمشق از وابستگی‌های نزدیک زبانی، تاریخی و مناسبات میان جزیره (کردستان سوریه) و دهوک (کردستان عراق) به شدت نگران بود و می‌ترسید که وضعیت کردهای عراق به‌صورت الگویی برای کردهای سوریه درآید (Schmidinger, 2018: 61).

در این سرشماری کردها مجبور بودند ظرف یک روز، ثابت نمایند که آنها تازگی به سوریه

1. Special Census.

مهاجرت نکرده‌اند و از قبل ساکن سوریه بوده‌اند؛ اما همچنان که تزل شرح می‌دهد کردها حتی با اثبات اقامتشان نیز ملیتشان را از دست دادند. در برخی موارد خانواده‌هایی پیدا شدند که برخی از اعضای آنها از حق شهروندی برخوردار و برخی دیگر از آنها خارجی محسوب شده بودند. برای نمونه برخی از پدران از حق تابعیت ملی سوریه برخوردار بودند؛ درحالی‌که فرزندانشان از ملیت سوریه برخوردار نبودند یا یکی از فرزندان از تابعیت سوریه برخوردار بود؛ درحالی‌که دیگر برادر یا خواهرش از تابعیت این کشور برخوردار نبود (تزل، ۱۳۹۵: ۹۹). از دل این سرشماری واژه‌های اجنبی^۱ و واژه مکتوم^۲ در جمع مکتومین یعنی گروه‌هایی که ثبت‌نام نشده‌اند پدیدار شد. مکتومین وضعیتی به مراتب بدتر از اجانب داشتند... فرزندان مکتومین، مکتوم و فرزندان پدران اجانب نیز اجنبی متولد می‌شدند؛ اما اگر یک اجنبی با مکتوم ازدواج کند، این ازدواج به رسمیت شناخته نمی‌شد و فرزند متولد شده مکتوم به‌شمار می‌آمد (Schmidinger, 2018: 61-62).

با این سرشماری، صدها هزار کرد از ابتدایی‌ترین حقوقشان محروم شدند. آنها حق کار، استخدام دولتی، مشارکت سیاسی و آموزش (اجنبی‌ها می‌توانستند تا دوره ابتدایی درس بخوانند، اما مکتومین از این حق نیز محروم بودند) و تمامی حقوق بنیادینشان را از دست دادند و از آنجایی که تابعیت هیچ کشور دیگری نداشتند مطابق حقوق بین‌الملل، آنها به بی‌وطنان تعریف شدند.

ج: گفتمان بعث و حاکمیت خاندان اسد:

رهایی از سلطه ترکان، تجربه استعماری و ایجاد کشورهای مستقل، جوامع اسلامی را با آموزه‌های ناسیونالیسم عربی، پان‌عربیسم، سوسیالیسم و نهضت‌های مدعی رستاخیزی اعراب همچون بعث، درگیر ساخت (قادری، ۱۳۸۳: ۴۳).

حزب بعث عربی، ریشه در ضدیت با سلطه خارجی بر اعراب دارد نخستین بار در سال ۱۹۲۹، صلاح بيطار از اعیان سنتی سوریه و میشل عفلق مسیحی ارتدکس در دمشق گردهم آمدند تا راه‌های پایان بخشیدن به سلطه فرانسه و انگلیس بر منطقه را بررسی کنند؛ این گردهمایی هسته اولیه پدیده‌ای بود که بعدها بعث نامیده شد. تکیه بر مفاهیمی همچون میهن عربی به‌مثابه یک واحد سیاسی و اقتصادی تجزیه‌ناپذیر، ملت عرب به‌عنوان واحدی فرهنگی، حق تعیین سرنوشت میهن

1. Foreigners.

2. Non- Register.

عربی توسط خود اعراب و ضدیت با کمونیسم از مهمترین مشخصات حزب بود (نادری، ۱۳۹۲: ۴۲). بعث از همان آغاز، خود را یک حزب ملی‌گرای عربی می‌دانست که در پی رستاخیز جهان عرب است. این حزب در ۱۹۶۳، در سوریه و در ۱۹۶۸، در عراق توانست تبدیل به گفتمان مسلط شود. با روی دادن حوادث جدید این گفتمان نیز دچار تغییر و تحول می‌شود؛ به‌ویژه پس از قدرت‌گیری خاندان اسد در سوریه و انشعاب دو جناح بعثی در عراق و سوریه و شکست تجربه جمهوری متحده عربی با مصر. بعثی‌ها با انجام کودتا، قدرت را در سوریه به‌دست گرفتند. پس از کودتا کشمکش و اختلافات داخلی در میان بعثی‌ها تشدید شد و در نتیجه بیطار و عفلق که از بنیانگذاران و رهبران حزب بعث بودند، توسط گروه چپ‌گرای نظامی و بعثی‌های غیرنظامی در کودتایی داخلی به رهبری صلاح جدید، حافظ اسد و محمد عمران کنار گذاشته شدند، کشمکش مابین صلاح جدید از فرماندهی منطقه‌ای بعث و حافظ اسد از کمیته نظامی حزب بعث در ۱۶ نوامبر ۱۹۷۰، درحالی‌که اسد قدرت را از بخش غیرنظامی حزب باز پس گرفته و کنترل آن را به‌دست می‌گیرد، خاتمه یافت. به‌دنبال کودتای حافظ اسد نظام سیاسی سوریه جهت تضمین امنیت و ثبات سیاسی بازسازی شد (یلدز، ۱۳۸۷: ۳۳۲).

کشمکش‌های شدید بین جناح بعثی و جناح ناصری، کودتای پی‌درپی و بی‌ثباتی سیاسی و نهایتاً کودتای حافظ اسد موجبات تجدیدنظر در گفتمان بعث را بر مبنای مقتضیات جدید سوریه الزام‌آور می‌نمود. لذا دوران حکومت خاندان اسد را باید دوران تغییر در گفتمان بعث و بازسازی آن به شیوه‌های دیگر به‌شمار آورد. در این راستا این گفتمان از ایده میهن عربی و ایده پان‌عربیسم به شکل از فرات تا اطلس تجدیدنظر کرده و به‌جای آن بر روی ناسیونالیسم عربی در قالب دولت_ملت سوریه تأکید می‌ورزد. تأکید بر هویت عربی سوریه در قالب جمهوری عربی سوریه بازنمایی می‌شود. آرمان فلسطین و جبهه مقاومت از دیگر مفاهیمی است که در گفتمان جدید بعث حول خاندان اسد به‌عنوان نماد و تبلور ثبات، امنیت، عربیت و مقاومت مفصل‌بندی می‌شود.

این گفتمان که درصدد ایجاد یک جمهوری همگن عربی بود فشار بر کردها را به‌شدت افزایش داد. در این راستا، محمد طلاب هلال مسئول شمال سوریه شد؛ وی که طراح کمربند عربی در استان حسکه بود، به‌شدت فردی کردستیز بود. از نظر وی تفاوتی میان اسرائیل و کردها وجود نداشت و جوستان Jewishstsn با کردستان هردو موجودیتی یکسان داشت (Schmidinger, 2018: 64).

کمر بند عربی مورد نظر هلال، دربرگیرنده ایجاد یک نوار مرزی به طول ۳۵۰ کیلومتر و ۱۰ تا ۱۵ کیلومتر پهنا و تخلیه روستاهای کردنشین و جایگزین کردن ساکنین آن با عرب‌های وفادار بود. برحسب طرح وی، جمعا ۱۴۰۰۰۰ کرد از ۳۳۲ روستا اخراج و به مناطق بیابانی که اکثرا در جنوب قرار داشتند تبعید شدند (Schmidinger, 2018: 64).

تمامی آنچه برشمرده شد و فشارهایی که بر کردها روا داشته شد در راستای تحقق مفهومی بود که برای دولت-ملت عربی سوریه تعریف شده بود. در حقیقت دال جمهوری عربی، مدلولی به جز انکار و سرکوب هر نوع هویت غیرعربی نمی‌توانست داشته باشد.

با توجه به زنجیره هم‌ارزی که در گفتمان بعث، صف‌آرایی نموده، حاشیه‌رانی و طردهایی اساسی در آن صورت گرفته است. خاندان اسد برخاسته از اقلیت علوی در سوریه است و این نوع خاصی از مناسبات قدرت را که در آن برتری از آن علویان است، شکل داد. ترجمان مناسبات قدرتی که در این نظام شکل می‌گیرد به معنای نارضایتی اکثریت سنی، به‌ویژه اسلام‌گرایان اخوانی و کردها بود؛ اما حذف معانی غیر، موقتی است و همواره این احتمال وجود دارد که این معانی توسط گفتمان‌های دیگر برجسته شده و به تهدیدی برای گفتمان طرد کننده بدل شوند. امری که در سوریه با وقوع ناآرامی‌های چند سال اخیر اتفاق افتاد و پاد گفتمان‌های اسلام‌گرای سلفی و گفتمان کردی را فعال نموده است. این دو با شالوده شکنی گفتمان حاکم، نقش خاندان اسد و پیکره نهادی جامعه سامان یافته از نظام معنایی آن را به چالش کشیدند و به تولید و تثبیت معانی موردنظر خویش در نظم گفتمانی خود پرداختند.

د: مناسبات سوری-کردی

در کردستان سوریه، اگرچه خواست خودمختاری یک پیشینه تاریخی از دوران قیمومیت دارد؛ اما برخلاف مناطق کردنشین دیگر، هیچ‌گاه یک مبارزه و جنبش جدی برای این خواست در میان کردهای سوریه به وقوع نپیوست. این مسئله خود متأثر از عوامل مختلف جغرافیایی، جمعیتی و تاریخی است که به آنها اشاره نمودیم؛ اما شاید بتوان مهمترین عامل این مسئله را در چند دهه گذشته به یک عامل سیاسی و گفتمانی که ناشی از حضور احزاب کرد عراقی و حضور و هژمونی حزب کارگران کردستان PKK، در سوریه بوده است، نسبت داد.

مناسبات میان سوریه و عراق به واسطه رقابت و دشمنی میان دو شاخه سوری و عراقی حزب

بعث، روابطی خصمانه بود، عاملی که موجب حمایت اسد از احزاب کردستان عراق شد و نوع خاصی از مناسبات میان کردها و سوریه را رقم زد که بر کردهای سوریه تاثیرگذار بود؛ اما تاثیر جدی‌تر و مهم‌تر بر مناسبات میان حزب کارگران کردستان PKK و سوریه گذاشت که از اختلافات دیرینه ترکیه و سوریه ناشی می‌شد.

رابطه سوریه و ترکیه، متأثر از عوامل تاریخی، ژئوپلیتیکی، سیاسی و... همواره مناسباتی خصمانه بوده است:

۱- از نظر سوریه، اسکندرون که ترکها آن را هاتای می‌خوانند، بخشی از خاک عربی سوریه بود که توسط ترکها اشغال شده است. ایالتی که دارای اکثریتی عرب با مذهب علوی است به‌خاطر موقعیت جغرافیایی که دارد از اهمیت زیادی برخوردار است. ترکیه به‌مثابه یک اشغالگر خاک عربی به‌شمار می‌آمد و در تمامی نقشه‌های رسمی، ایالت اسکندرون، همچون بخشی از خاک سوریه بوده و بر لزوم آزادسازی آن تاکید می‌شد.

۲- اختلاف بر سر میزان حق آب سوریه از رودخانه فرات نیز یک مشکل جدی به‌شمار می‌آمد. بستن سدهای متعدد از سوی ترکیه بر رودخانه، به‌ویژه پروژه عظیم گاپ^۱ که مشتمل بر بستن ده‌ها سد و ایجاد تعداد زیادی نیروگاه بود، موجب کاهش میزان آب به میزان چهل درصد از حق آب سوریه شده و این به مسئله‌ای تنش‌زا میان ترکیه و سوریه مبدل گشت.

۳- اختلاف دیگر این دو کشور، به‌ویژه در زمان دنیای دوقطبی، متأثر از قرار داشتن در دو اردوگاه غرب و شرق بود. ترکیه یکی از اعضای مهم ناتو به‌شمار می‌آمد و سوریه در بلوک شوروی قرار داشت؛ یعنی یک اختلاف ایدئولوژیک ریشه‌دار که تا زمان فروپاشی بلوک شرق تداوم یافت و بر روابط دو کشور و جهت‌گیری‌های متفاوت آنها در مناقشات منطقه‌ای و بین‌المللی سایه افکند. بر این مسئله باید روابط خوب ترکیه با اسرائیل و تخاصم میان سوریه و اسرائیل را نیز افزود.

مجموعه‌ای از آنچه که برشمردیم، این دو کشور را به دو دشمن آشتی‌ناپذیر بدل کرده بود، به‌همین دلیل زمانی که حزب کارگران کردستان PKK در ترکیه تشکیل شد و اوجالان جهت مبارزه با ترکیه به سوریه آمد، به‌مثابه فرصتی مغتنم مورد استقبال سوریه قرار گرفت. تقریباً هر آنچه که برای سازماندهی یک جنبش چریکی مورد نیاز حزب کارگران کردستان بود؛ از سوی سوریه

1. GAP.

در اختیار اوجالان قرار داده شد و آزادی عمل بی‌سابقه‌ای به یک حزب کردی در سوریه داده شد که قابل قیاس با آزادی عمل احزاب کرد عراقی نبود. PKK خیلی زود جای نفوذ احزاب کرد عراقی و احزاب ضعیف کرد سوری را پر کرد. گفتمان کردستان بزرگ، گفتمانی جذاب بود که بر اساس آن وعده داده می‌شد که با رهایی باکوور (کردستان ترکیه)، جنبش به آزادسازی سایر بخش‌های کردستان و از جمله کردستان سوریه (روژاوا) خواهد پرداخت. این گفتمان، برخلاف گفتمان خودمختاری احزاب پارتی و یکیتی که تنها خواهان خودمختاری برای کردستان عراق بودند، به سرعت به جریان اصلی و پرنفوذ در میان کردهای سوریه مبدل شد.

مسئله بدون آزادی عمل وسیع و اجازه تبلیغات گسترده که مجوز آن از سوی بعث صادر شده بود، PKK نمی‌توانست این جایگاه را به دست آورد. حکومت سوری بی‌سروصدا عضویت در PKK را با خدمت اجباری سربازی برای کردهای سوری معادل قلمداد کرد و از سوی حزب کارگران کردستان از تلفات کردهای سوری اطلاع یافته است (تزل، ۱۳۹۵: ۱۴۹). تداوم این وضعیت به مدت دو دهه، پایگاه اجتماعی گسترده‌ای از خانواده‌های مبارزان و جان‌باختگان و سایر بخش‌های اجتماع کردی را در درون سوریه برای PKK به همراه داشت.

البته، سلطه بلامنازع حزب کارگران بر کردستان سوریه به مثابه یک شمشیر دولبه عمل می‌کرد. از یکسو، حکومت سوریه از آن سود می‌برد؛ چراکه نه تنها با این وضعیت مانع از هرگونه ایجاد خطر از سوی کردهای سوریه بر ضد خود می‌شد؛ بلکه حتی آنها را در راستای منافع خود که تعذیب و فشار بر ترکیه بود، بکار می‌گرفت و درواقع با یک تیر دو نشان می‌زد؛ اما از سوی دیگر آزادی عمل PKK، با گفتمان لزوم تاسیس کردستان بزرگ، مانع آن می‌شد که پروژه از بین بردن هویت کردی محقق شود. حزب کارگران کردستان با برگزاری جشن‌های نوروز در شهرهای کردنشین سوریه و ترویج ایده کردستان بزرگ، در واقع هویت کردی در سوریه را از خطر نابودی رهانید و یک نسل که به شدت تحت تاثیر افکار و اندیشه‌های اوجالان بودند را در سوریه شکل داد. نسلی که بسیاری از آنها با داشتن سابقه مبارزاتی، به چریک‌هایی کارکشته تبدیل شده بودند و برای رژیم سوریه یک تهدید بالقوه به شمار می‌آمدند. همچنان که در قیام ۲۰۱۱، در سازماندهی سریع نیروها و پر کردن شگرف خلا قدرت و مقاومت در مقابل جهادیون داعشی این بعد نمود یافت. اشمیدینگر نیز این بعد از حضور PKK را چنین توصیف می‌کند: «اگرچه نقشه اولیه رژیم استفاده از

حزب کارگران کردستان بر علیه کشور همسایه ترکیه بود؛ اما نمی توانست از ظهور کردهای سوری خودش، ممانعت به عمل آورد و مجبور بود با آن روی دیگر حضور PKK در سوریه مواجه شود. (Schmidinger, 2018: 71) وی شرح می دهد «که چگونه حضور PKK، به عنوان مثال نوروز را از فستیوالی سالیانه با اندک وجهی روشنفکرانه به وجهی هویت بخش برای جمعیت کرد سوری مبدل کرد؛ به گونه ای که سرانجام رژیم از این وضعیت دچار هراس شدید شد و نهایتاً جشن های نوروز در سوریه ممنوع اعلام شد. وی همچنین به خطرات سیاسی ای که این همیاری و همکاری نزدیک رژیم با PKK، متوجه سلطه و حاکمیت بعث می نمود اشاره می کند. از جمله خطر از دست رفتن کنترل نسبی برخی از مناطق کردنشین، به ویژه کرد داغ، به گفته وی «در برخی ادارات تصاویر اسد با پرتره هایی از اوجالان جایگزین شده بود و در برخی اوقات، PKK به مثابه نوعی شبه دولت عمل می کرد.» (Schmidinger, 2018: 72).

میزان نفوذ PKK به روشنی در یکی از انتخابات پارلمان سوریه مشخص شد. رژیم سوریه برای اطلاع از میزان نفوذ و سنجش پایگاه اجتماعی احزاب کرد، انتخابات نسبتاً آزادی را که در آن نمایندگان مستقل می توانستند شرکت کنند برگزار کرد. در این انتخابات سه تن از اعضای احزاب اپوزیسیون کرد به عنوان نماینده مستقل انتخاب شدند. کمال احمد از حزب دمکرات کردستان سوریه، فواد الیکو که هم اکنون در حزب یکیتی کرد سوریه که در ۱۹۹۹ تأسیس شده است، فعال است و عبدالحمید حاجی درویش از حزب دمکرات پیشرو کرد سوریه انتخاب شدند... کوردداغ از مدتها پیش تحت کنترل PKK درآمده بود و در آن نواحی، هر شش نامزد مستقل از PKK به عنوان نماینده پارلمان انتخاب شدند (Tejel, 2009: 67; Nacatted by Schimding, 2018: 72).

با این تفصیل مشخص می شود که چرا علی رغم، غیریت شدگی کردها به وسیله بعث، در کردستان سوریه، به واسطه مناسبات میان احزاب کرد عراق و ترکیه با رژیم سوریه، تحرک کردی بر ضد نظام بعث هیچ گاه صورت جدی به خود نگرفت؛ اما با مجموعه رویدادهایی که در اواخر دهه نود قرن بیستم و دهه اول شروع قرن جدید به وقوع پیوست، مناسبات سابق کردی- سوری دگرگون شد و این دگرگونی زمینه را برای ظهور یک جنبش کردی که با توجه به پتانسیل از قبل موجود آن و نفوذ غیرقابل انکار احزاب کرد به ویژه حزب دمکرات کردستان عراق و حزب کارگران کردستان PKK، به راحتی قابلیت بالفعل شدن را داشت، ظهور پیدا کرد. نمود برجسته آن را می توان

در اعتراضات خونین و تظاهرات گسترده نه تنها در کردستان سوریه، بلکه حتی در محلات کردنشین حلب و دمشق صورت گرفت، مشاهده نمود؛ اما این وقایع که مناسبات موجود را تغییر داد چه بود؟ و چه عاملی باعث شد که احزاب کرد ترکیه و عراق، پتانسیل شورش کردهای سوریه را بر ضد دمشق بکار گیرند؟

تاسیس حکومت دوافکتوی کردی در شمال عراق در ۱۹۹۲، سخت‌گیری دمشق نسبت به کردها را دوچندان کرد حکومت در سپتامبر ۱۹۹۲، اعلام کرد که ثبت‌نام کودکانی که اسم کردی دارند، در مدارس ممنوع است و تاسیس مراکز فرهنگی، کتابخانه‌ها و فعالیت‌های مشابه نیز ممنوع اعلام گردید (GunterB, 2014: 35-36). رسمیت یافتن حکومت اقلیم کردستان در ۲۰۰۳، با سقوط صدام حسین، موجب بهم خوردن مناسبات سابق میان احزاب کرد عراق با دولت سوریه شد، بی‌نیازی هردو بهمدیگر، پس از این تحولات، عامل اصلی تنش میان آنها محسوب می‌شد.

از سوی دیگر، تحولات بعدی در دهه ۱۹۹۰ میلادی، از جمله فروپاشی بلوک شرق، چرخش به راست حزب بعث، به‌ویژه در زمینه سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی و شروع مذاکرات میان ترکیه و سوریه جهت رسیدن به تفاهم از مهمترین رویدادهای تاثیرگذار است. توافق مهمی میان سوریه و ترکیه صورت گرفت، ترکیه حقایق سوریه از فرات را افزایش می‌داد و در عوض سوریه از حمایت از حزب کارگران کردستان دست می‌کشید. سرانجام سوریه PKK را در لیست ترور قرار داد و اوجالان را مجبور به ترک دمشق نمود. متعاقباً تعدادی از رهبران حزب کارگران کردستان از سوی سوریه به ترکیه تحویل داده شدند و برای جنگجویان پیشین این حزب که به سوریه بازگشته بودند حبس‌هایی از یک تا ده سال تعیین شد. جنگجویان PKK با هدف دوگانه‌رهایی از سرکوب دولتی و حفظ حمایت هزاران عضو و هوادار خود درصدد تاسیس حزب جدیدی برآمدند. بدین منظور حزب اتحاد دموکراتیک^۱ در سال ۲۰۰۳ تاسیس شد (تزل، ۱۳۹۵: ۱۵۵).

به هم خوردن مناسبات میان PKK و سوریه، هزینه‌گرافی را به سوریه تحمیل کرد، سوریه علاوه بر آنکه دیگر قادر نبود از فاکتور کردی بر علیه ترکیه بهره‌برداری کند، دشمنی با حزب کارگران کردستان که دارای پایگاه اجتماعی گسترده در میان کردهای سوریه بود را برای خود به‌وجود آورد. رویارویی این دو در تاسیس حزب اتحاد دموکراتیک که به فعالیت مستقیم بر ضد دمشق اقدام

1. PYD.

می‌کرد نمود یافت. این مسئله موجبات فعال شدن جنبش کرد در سوریه شد. مک داوال به درستی درباره وضعیت قبل از تحولات مناسبات کردی-سوری و تأثیری که بر عدم وجود جنبش جدی در کردستان سوریه داشت می‌گوید «رهبران کرد مانند جلال طالبانی (اتحادیه میهنی)، عبدالله‌اوجلان (حزب کارگران کردستان) و مسعود بارزانی (حزب دمکرات کردستان) مشروعیت جنبش کردی در سوریه را انکار یا آن را به جنبشی در مقیاس خرد تقلیل دادند که موقتاً تفکر درباره مبارزه واقعی برای کردستان سوریه را به تعویق افکندند.» (مک داوال به نقل از تزل، ۱۳۹۵، ۱۵۳) از ۲۰۰۰ به بعد تقریباً همه چیز برعکس شد و هر سه حزب کوشیدند که جنبش کرد در سوریه را بر ضد رژیم اسد فعال کنند و جنبش کردی در سوریه را به رسمیت شناختند. اولین نمودهای این چرخش، یک سال بعد در جنبش سال ۲۰۰۴ تبلور یافت.

دو. بازگشت اشباح؛ به متن آمدن کردها در سوریه

۱-۲. شروع جنبش کردی در سوریه

در ۱۲ مارس ۲۰۰۴، تنش در یک مسابقه فوتبال، جرقه یک قیام عمومی گسترده را رقم زد. در بازی فوتبال میان دو تیم قامیشلو و دیرالزور تنش میان هواداران دو تیم صورت گرفت. پلیس در دعوای میان هواداران دو تیم به نفع هواداران عرب، مداخله کرد و چند تن از کردها کشته شدند. روز بعد تشییع جنازه کشته شدگان به تظاهراتی بزرگ بر ضد رژیم بعث تبدیل شد. تظاهرات قامیشلو به شهرهای عامودی، سریکانی، دیریک و کوبانی نیز کشیده شد. شبکه ماهواره‌ای ROJTV متعلق به PKK، برای گسترش تظاهرات‌ها بر ضد اسد فراخوان داد و تظاهرات به کردهای حلب و دمشق نیز سرایت کرد. دهها نفر کشته و صدها نفر زخمی و هزاران نفر بازداشت و شکنجه شدند. پس از شورش نوجوانان در قامیشلو و دیگر شهرهای کردنشین در ۱۲ مارس ۲۰۰۵ گردهم آمدند و به صورت مخفیانه جنبش جوانان کرد در سوریه^۱ را تأسیس کردند. این گروه استراتژی را مورد بحث قرار داد که شامل اقدامات خرابکارانه و مبارزه نظامی بر ضد رژیم می‌شد. این جوانان بازنمای نسل جدید فعالین کرد در سوریه بودند. اکنون برخی از فعالین ت.ج.ک در گروهی فعال شده بودند که برای نخستین بار در تاریخ کردهای سوریه، خود را برای مبارزه نظامی با رژیم آماده می‌کردند. آنطور

1. TCK-Tavgera Ciwanen Kurd.

که صالح ابراهیم ادعا می‌کند این گروه جمعا ۱۲۰ نفر از اعضای سرویس پلیس مخفی سوریه را به قتل رساندند. در سال ۲۰۰۸ و پس از شروع عملیات نظامی، ۴۲ جنگجو از این سازمان دستگیر شدند و مورد شکنجه قرار گرفتند. این گروه در جریان تظاهرات‌های اعتراضی در سال ۲۰۱۱، در روزاوا به یکی از فعالترین سازمان‌دهندگان اعتراضات تبدیل شدند (Schindinger, 2018: 74-77).

در می ۲۰۰۵ نیز ربه‌ده شدن و سپس پیدا شدن جنازه یک روحانی پرنفوذ کرد، یعنی شیخ معشوق غزنوی، موجبات موج بزرگی از اعتراضات را رقم زد. اعتراضاتی که علاوه بر شهرهای کردنشین، شهرهای بزرگ دمشق و حلب را نیز در بر گرفت.

در سازماندهی اعتراضات ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ دو حزب یکیتی و حزب اتحاد دموکراتیک، نقش اساسی داشتند. طبق اظهارات منابع عربی، ناآرامی‌های کردستان از سوی احزابی مانند یکیتی و حزب اتحاد دموکراتیک که بسیار تهاجمی‌تر و برخوردار از اعضای کارآزموده بود پیشاپیش تعیین شده بود. این دو حزب در تعمیق مکانیزم کنش‌ورزی مرزی^۱ (ایجاد مرزهایی که مرزهای روشنی با هویت‌های دیگر داشته باشد) به موفقیت دست یافتند؛ آنها از فرصتی برای ایجاد خطوط جامعه ملی کرد در مخالفت با آنها برخوردار شدند. بزرگداشت نوروز که از سوی حزب یکیتی و اتحاد دموکراتیک بازآفرینی شده بود فرصت جدیدی را برای تاکید بر مرزهای قومیتی مهیا ساخت. خاطره این رویدادها در نهایت به روش‌های جدید کنش جمعی منتهی شد (تزل، ۱۳۹۵: ۲۴۰-۲۴۱).

وضعیت جدید ناشی از تحولات اساسی جهانی، منطقه‌ای و داخلی، نیاز به رویکرد جدیدی در داخل برای مدیریت امور داشت؛ اما این رویکرد اگرچه با سرکار آمدن بشار اسد در دستورکار قرار گرفت، چندان نپایید در سال ۲۰۰۰ که بشار اسد به‌جای پدرش به قدرت نشست، اعلام کرد که دست به یک سری اصلاحات خواهد زد؛ اما هیچ جدول زمانی ویژه‌ای را برای این کار اعلام نکرد و هیچ تغییر یدر راستای بهبود وضع جامعه به‌وجود نیامد (Gunter, 2008: 35-36). اندک گشایش موجود در فضای سوریه که به بهار دمشق^۲ معروف شد، بسیار زود به پایان رسید. بهاری که اگر با گشایش سیاسی و اعطای حقوق به کردها و اصلاحات اجتماعی-سیاسی، تداوم می‌یافت شاید می‌توانست مانع از ورود امواج خزان بهار عربی به سوریه شود.

1. Boundary Activation.
2. Damascene Spring.

از سال ۲۰۰۳ به بعد که تحرکات جنبش کردی در قالب، تظاهرات، اعتراضات مدنی، مبارزات خشونت‌بار و تبدیل فستیوال‌های سالیانه نوروز به سمبل اعتراضات شروع شد، جنبش کردی در سوریه شروع به رشد فزاینده نمود؛ اما این قیام سراسری ۲۰۱۱ بود که آن را به‌مثابه یک بازیگر کلیدی و اصلی در تحولات سوریه تبدیل کرد. کردها از اولین گروه‌هایی بودند که به اعتراضات پیوستند و تظاهرات‌های بزرگ را در شمال سوریه، در همراهی با دیگر اقشار و مردم سوریه به راه انداختند؛ اما فرصت اصلی زمانی پدیدار شد که اعتراضات مسالمت‌آمیز مردم با سرکوب شدید رژیم بعث و دخالت‌های خارجی، به سمت یک جنگ تمام‌عیار داخلی سوق پیدا نمود. از دل این جنگ داخلی بود که داعش به‌مثابه تهدیدی جهانی پدیدار گشت و کردها، با استفاده از پیشینه نظامی و نیروهای کارآزموده که از قبل در حزب کارگران کردستان اندوخته بودند، تهدید داعش را به فرصتی برای طرح گفتمان خود مبدل کردند. نظامی شدن عرصه تحولات، فرصتی تاریخی را برای حزب اتحاد دموکراتیک فراهم ساخت تا سایر رقبای کرد خود (موسوم به ائتلاف میهنی کرد سوریه^۱ که ائتلافی از احزاب کرد سوری وابسته به بارزانی و طالبانی است) را نیز به حاشیه براند؛ چراکه این حزب به‌واسطه ارتباط با PKK، پنج هزار کرد سوری عضو PKK در درگیری‌ها جان باخته‌اند. لذا ارتباطی طبیعی میان PKK و PYD وجود دارد (www.CrisisGroup.org, 2015) و از توان سازماندهی نظامی بالایی برخوردار بود که دیگر احزاب کرد رقیب، مانند حزب دمکرات کردستان سوریه و یکیتی، فاقد قدرت چنین سازماندهی‌ای در سوریه بودند. زمانی که بارزانی برای از دست ندادن بازی در کردستان سوریه، به آموزش نیروهای تحت عنوان پیشمرگه‌های روژاوا برای حزب دمکرات کردستان سوریه پرداخت، بسیار دیر شده بود و حزب اتحاد دموکراتیک تقریباً کنترل تمامی مناطق کردنشین در سوریه و حتی محلات کردنشین حلب، مانند اشرفیه و شیخ مقصود را به‌دست گرفته بود.

اما مسئله مهم دیگری که باعث اعتباربخشی به حزب اتحاد دموکراتیک، برخلاف سایر احزاب دیگر کرد شد، قدرت همراه کردن بخش مهمی از اقلیت‌های غیر کرد، از جمله اعراب، ترکمن‌ها، ارمنی‌ها، چرکس‌ها، مسیحیان و... بود، درحالی‌که احزاب کرد دیگر، با گفتمان ناسیونالیسم، خود را به‌مثابه تهدیدی علیه اقلیت‌های غیر کرد روژاوا نمایان ساختند و خصوصاً بر بیرون راندن اعراب

1. ENKS.

مهاجری که در جریان تعریب توسط بعث به کردستان آورده شده بودند تاکید کردند، حزب اتحاد دموکراتیک با بهره‌گیری از گفتمان کنفدرالیسم دموکراتیک که بر همزیستی مسالمت‌آمیز تمامی خلق‌ها و برادری کرد و عرب در یک سوریه دموکراتیک تاکید می‌کرد، توانست با عبور از رتوریک گفتمانی احزاب ناسیونالیست، وجهه‌ای فرا قومی بیابد و با همراه کردن قبایل و طوایف عرب و سایر اقلیت‌ها، نیرویی متشکل از تمامی گروه‌های موجود در شمال سوریه، به نام نیروهای سوریه دموکراتیک^۱ بیافریند، نیرویی قوی و با مشروعیت مردمی که نادیده گرفتن آن از سوی غرب را که به دنبال متحدی در زمین، برای دفع خطر داعش می‌گشت، علی‌رغم مخالفت‌های سرسختانه متحدشان در ناتو، یعنی ترکیه، دشوار می‌نمود. این مسئله اعتبار نیروهای سوریه دموکراتیک را وجهه‌ای جهانی بخشید و موفقیت‌هایی که به هیچ‌وجه با یک گفتمان ناسیونالیستی قابل حصول نبود را برای حزب اتحاد دموکراتیک و کردهای روژاوا به ارمغان آورد.

با این تفصیل، مشخص می‌شود که جریاناتی که از سال ۲۰۱۱ در سوریه به وقوع پیوست، منجر به تسلط کامل حزب اتحاد دموکراتیک که حزب خواهر PKK در سوریه محسوب می‌شود بر کردستان سوریه گردید. سیوان سعید درباره اهمیت رویدادهای قیام سال ۲۰۱۱ برای کردهای سوریه می‌نویسد: «اخیرا به دلیل آنچه در منطقه بهار عربی نامیده می‌شود، سوریه به منطقه‌ای بسیار حساس برای کردها تبدیل شده است. آنطور که رییس مشترک حزب اتحاد دموکراتیک^۲ در یک مصاحبه به من گفت برای اولین بار در تاریخ، کردهای سوریه برای خودشان مبارزه می‌کنند و تبدیل به نیروهای خود شده‌اند. آنها در حال ساخت هویت خود از طریق برنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و دفاع ذاتی در مناطق کردی سوریه هستند. حزب اتحاد دموکراتیک به عنوان حزب اصلی برای کردهای سوریه و یگان‌های مدافع خلق^۳ و یگان‌های مدافع زنان^۴ به عنوان تنها نیروها مسلح کرد در سوریه، به طور فعال در حال تلاش برای رسیدن به خطوط روشن میان قدرت‌های اصلی در سوریه هستند. حزب اتحاد دموکراتیک، یگان‌های مدافع خلق و یگان‌های مدافع زنان زیر سلطه و چتر حمایتی کنفدراسیون جوامع کردستان موسوم به ک ج ک^۵ قرار دارند.» (Saeed, 2017: 56-57)

1. SDF.

2. PYD.

3. YPG.

4. YPJ.

5. KCK.

اما سلطه حزب اتحاد دموکراتیک تنها به مناطق کردنشین سوریه محدود نشد و این حزب توانست با بهره‌گیری از تحولات میدانی و کمک ائتلاف جهانی برضد داعش، نزدیک به یک سوم خاک سوریه که در برگیرنده مناطق مهم عربی مانند الرقه، طبقه، منبج، شدادیه و بخش‌های شمالی استان دیرالزور است مسلط شود. اینکه چرا، ورود نیروهای کرد به مناطق عرب‌نشین به منزله اشغال خاک عربی، از سوی اکثریت اعراب، به‌شمار نیامد و دهها هزار جوان عرب خود به این نیروها پیوستند، ریشه در مسئله‌ای گفتمانی دارد. گفتمانی که قدرت همراه کردن اعراب و دیگر غیر کردها را با خود داشت.

برای فهم گفتمانی که هم‌اکنون در شمال سوریه مستقر شده است و حزب اتحاد دموکراتیک آن را نمایندگی می‌کند، می‌بایستی به تغییر و تحولات در حزب کارگران کردستان و به‌ویژه چرخش گفتمانی‌ای که در اندیشه‌های رهبر این حزب، یعنی عبدالله اوجلان صورتبندی شده است رجوع نمود. تا اقداماتی که در طول هشت سال گذشته در شمال سوریه انجام شده است و کاملاً چهره آن را متحول ساخته است را درک نمود. درواقع این اقدامات را باید بعد عملی گفتمانی دانست که برآیند تغییرات نظری و عملی در جنبش کردی در ترکیه بود.

۲-۲. گفتمان کنفدرالیسم دموکراتیک، آرا اوجلان و تحول در جنبش کردها در ترکیه

تحولات مهم در سه سطح جهانی، منطقه‌ای و داخلی، در دهه نود، تلاش برای حفظ و نگه‌داشت سازمانی و حفظ هواداران و پایگاه اجتماعی و توان مبارزاتی، منجر به یک سری از بازنگری‌ها و تغییرات در جنبش کردی در ترکیه شد. تغییراتی که به‌تدریج منجر به یک چرخش گفتمانی شد. سعید (۲۰۱۷) درباره دگردیسی PKK به KCK^۱ شرحی از این تحولات را که ریشه‌های آن در رخدادهایی است که به آن اشاره کردیم را ارائه می‌دهد. سعید می‌نویسد: «بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که گفتمان هویت‌طلبی کردی از میانه دهه ۱۹۹۰ وادار به دگردیسی دراماتیک شد... بنابراین، جنبش ملی‌گرایی کردها در ترکیه همراه با هویت جامعه سیاسی از خلال دگردیسی سیاسی و اقتصادی- اجتماعی عبور کرده است؛ درحالی‌که هویت کردی پیشتر عمدتاً با نشانه‌های قومی مشخص می‌شد، در سال‌های اخیر گفتمان ملی‌گرایی قومی و هویت کردی تغییرات زیادی

۱. کوما جواکن کوردستان یا کنفدراسیون جوامع کردستان که به اختصار kck خوانده می‌شود، به‌مثابه نهادی است چترآسا که پس از تحولات گفتمانی ایجاد شد و هم‌اکنون حزب کارگران کردستان یا PKK به‌عنوان حزبی در درون این نهاد عمل می‌کند.

را در ترکیه به‌ویژه از سال ۲۰۰۵ که KCK تاسیس گردید به خود دیده است. از سال ۲۰۰۵ به بعد ایده‌های حقوق مدنی، دموکراسی، ملیت و همزیستی همگام با واژگان محبوب ناسیونالیسم قومی همانند کردگرایی، در زبان کردی «کوردایه‌تی» و در زبان ترکی «کورتچلک» مورد بحث بسیار قرار گرفته‌اند (Saeed, 2017: 24).

سعید که با استفاده از چارچوب نظری جنبش‌های اجتماعی جدید، به تحول در PKK و جنبش کردی در ترکیه پرداخته است، می‌نویسد: «ارایه‌ی مثال برای نگه‌داشت سازمانی را می‌توان در جایی که بازیگر اصلی جنبش ملی کردها شروع به بازسازماندهی ساختار خویش از طریق تغییر در اعضای ارشد مدیریتی PKK و تاسیس KCK در کنار جایگزینی سیاست‌های کهن خویش با کمک تمرکز بر فعالیت‌های قانونی و مدنی در داخل ترکیه از طریق احزاب سیاسی طرفدار کردها همچون DEP-HADEP-DTP-BDP و احزاب تازه‌تر مانند HDP و BTP نمود، مشاهده کرد. نگه‌داشت سازمانی نیز، از طریق توسعه چندین نهاد مدنی کردی و رسانه‌ای در اروپا همانند کنگره ملی کوردستان،^۱ پروژه سازمان حقوق بشری طرفدار کردها در لندن و چندین ایستگاه تلویزیونی در خلال پانزده سال اخیر، همانند (MED-TV, Media-TV, Newroz-TV, Roj-TV) و اخیراً (Sterk-TV و Mednac-TV) در بلژیک صورت گرفته است. تمامی این فعالیت‌ها در درون فرایند بازسازماندهی جنبش در دهه ۲۰۰۰ توسعه یافته است (Ibid: 43).

سیوان سعید که تز دکتریش را در دانشگاه اکستر لندن به پرسش از چرایی تغییر و تحولات در جنبش کردی در ترکیه اختصاص داده، معتقد است که تغییر از PKK به KCK در حقیقت تغییر از یک مبارزه تک وجهی سیاسی که به سمت مبارزه با دولت ترکیه و بر ساخت یک دولت کردی جهت‌گیری شده بود، به یک جنبش اجتماعی گسترده چند وجهی است که بیشتر به سمت جامعه مدنی و تغییر در ارزش‌ها جهت‌گیری شده است. سعید، ظهور کوما جواکن کردستان KCK که به‌مثابه نهادی چترآسا دربرگیرنده سازمان‌ها و نهادهای مختلفی از جمله حزب کارگران کردستان، حزب اتحاد دموکراتیک و بصورت غیررسمی حزب دموکراتیک خلق‌ها،^۲ حزب مناطق دموکراتیک^۳ و دهها شخصیت، گروه و سازمان مختلف و مستقل یا وابسته دیگر است را به‌مثابه ظهور یک جنبش

1. KNK.

2. HDP.

3. BDP.

اجتماعی جدید می‌داند که هم‌اکنون جنبش کردی در ترکیه متأثر از آن است. تأثیری که سابقاً از حزب کارگران کردستان که یک حزب مارکسیست-لنینیست غیر دموکراتیک بود گرفته می‌شد. سعید با استناد به کاستلز (۲۰۱۲) که می‌گوید: «جنبش‌های اجتماعی کنش‌های جمعی هستند که در صدد دگردیسی ارزش‌های جامعه و تأثیرگذاری بر شیوه‌های تفکر، رفتار و نحوه سخن گفتن مردم هستند و جنبش اجتماعی درباره شیوه‌هایی است که مردم چندین مفهوم و اصطلاح جدید را تولید یا بازتولید می‌نمایند یا دست‌کم به بازتعریف مفاهیم و اعطای ارزش‌های متفاوت به آنها می‌پردازند. از این‌رو، جنبش سیاسی یک بعد از ابعاد متنوع جنبش‌های اجتماعی است. سعید بر این اساس استدلال اصلی خود در کتابش را مبتنی بر تصویر KCK به‌مثابه جنبشی قرار می‌دهد که بسیار وسیع‌تر از یک جنبش سیاسی و دارای ابعاد مختلف و وجوه متنوع در مبارزات کردستان می‌باشد (Ibid: 27).

بر این اساس مهمترین تغییر در گفتمان کردی، تلاش برای تغییر در نگرش‌ها و ارزش‌های مسلط جنبش بود که در ساخت یک دولت – ملت کرد و ارزش‌های ناسیونالیستی نمود می‌یافت. درحالی‌که در وضعیت جدید تلاش گردید که به جای دولت – ملت کردی، تلاش برای دموکراتیزه کردن جامعه از طریق مشارکت در فعالیت‌های سیاسی قانونی و مشارکت در جامعه مدنی تحقق یابد. این تغییر رویکرد، نخستین بار در بیانیه‌ای که اوجالان از زندان صادر کرد به خط مشی اصلی جنبش در ترکیه تبدیل شد. در مارس ۲۰۰۵، اوجالان بیانیه تشکیل کنفدراسیون جوامع دموکراتیک^۱ را صادر کرد. او برای دموکراسی مردمی مبتنی بر ساختار اجتماعی دموکراتیک و جامعه طبیعی فراخوان داد (Bihil, 2012: 3). وی ضمن انتقاد بنیادین از استراتژی دولت‌گرا و ناسیونالیستی گفتمان سابق، با شیفت پارادیمی، خواهان عبور از ناسیونالیسم، رئال سوسیالیسم، و اقتدارگرایی دولت – ملت می‌شود. او با انتشار کتاب از تمدن کاهنی سومر به سوی جامعه دموکراتیک، در دفاع از یک خلق و مانیفیست تمدن دموکراتیک (در پنج جلد) با خوانشی از اعماق تاریخ، تلاش می‌کند که نشان دهد دلیل معضل آزادی بشر نه فقدان دولت که ظهور دولت بوده است (Dilar, 2015: 2). اوجالان اذعان می‌کند که در گذشته، شعار کردستانی مستقل، متحد و سوسیالیستی سر داده می‌شد. این شعار که از ملی‌گرایی سرچشمه می‌گرفت، هم از لحاظ ایدئولوژیک و هم از لحاظ سیاسی – پراکتیکی، واقع‌گرایانه

1. KCK.

نمی‌باشد (اوجالان، ۱۳۸۷: ۳۵۳). وی با بازخوانی تاریخ به شیوه‌ای متفاوت که عصری طلایی که در آن بشریت از دولت رها بوده و همچنین با توجه به پیامدهای جهانی شدن، معتقد به سپری شدن عصر دولت-ملت‌های وستفالیایی است و آغاز عصر پساملت-دولت را نوید می‌دهد و از این‌رو با عبور از ناسیونالیسم (دست‌پیش، ۱۳۹۳) و گذار از اندیشه‌های کلاسیک مارکسیستی، گفتمان کردی را به شیوه‌ای نوین صورتبندی می‌نماید. نتیجه این تغییر رویکرد، دگردیسی راهبردی مبارزات است که شامل تغییرات اخیر از کاربرد خشونت و جنگ چریکی با بینش محدود و دستاوردهای کم گرفته تا استفاده از راهکارهای جدید فعالیت جنبش اجتماعی با راهبرد و اهداف بلندمدت و دستاوردهای گسترده‌تر است (Saeed, 2017: 33). پس از تحولات صورت گرفته در دهه نود، نیاز به تغییرات بنیادین از سوی اوجالان احساس شد و ایده ایجاد KCK، از سوی اوجالان مطرح گردید. در واقع، جنبش به تغییر زیادی نیاز داشت؛ بنابراین، اوجالان مجبور بود که این راه بن بست در مقابل مبارزه خود را باز کند. بعضی افراد KCK را به‌عنوان مترادف PKK توصیف می‌کنند. دیگران می‌گویند این یک سیستم است که توسط رهبر پیشین PKK، عبدالله اوجالان، به‌عنوان یک مدل جایگزین برای دولت فعلی ترکیه ایجاد شده است. نکته مهم در اینجا این است که در هر مورد، KCK نقش مهمی در بسیج و مدیریت جنبش اجتماعی کردستان دارد. اوجالان خودش KCK را به‌عنوان یک سیستم گسترده و متنوع توصیف می‌کند که می‌تواند یک جایگزین برای دولت باشد. پروژه KCK برای مدیریت جامعه مبتنی بر ستون‌های دولت ملی نیست که یک پروژه از بالا به پایین است. بلکه بر اساس کنفدرالیسم دموکراتیک از طریق یک خودمدیریتی دموکراتیک است که می‌تواند پروژه‌ای از پایین به بالا باشد؛ به عبارت دیگر، او یک مدل جایگزین را تحت نام کنفدرالیسم دموکراتیک با یک طرح خودمدیریتی دموکراتیک پیشنهاد می‌کند (Saeed, 2017: 100).

اوجالان با ایده ایجاد KCK، تلاش کرد، محور مبارزه را از نبرد مسلحانه و فعالیت در کوهستان به فعالیت‌های مدنی، قانونی و سیاسی در درون جامعه تغییر دهد و به‌جای تاکید بر مفاهیم ناسیونالیستی و سوسیالیستی به گفتمان دموکراسی و دموکراتیزاسیون ترکیه از طریق مشارکت تمامی گروه‌ها و اجتماعات کشور روی آورد. تلاش برای بازیگری در عرصه مدنی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و محدود نماندن به جنگ چریکی و گفتمان استقلال‌طلبی، از مهمترین نشانه‌های تغییر و تحول در جنبش کردی در ترکیه است. در این رابطه، دو کار آکادمیک ارزشمند به‌وسیله رابرت

اولسن (۲۰۰۹) و نیکل واتس (۲۰۱۰) وجود دارد که قابل ذکر هستند. اولسن فعالیت‌های پارلمانی به‌وسیله احزاب بسته شده جامعه دموکراتیک،^۱ و قبل از آن آشتی و دموکراسی را به‌مثابه جناح‌های سیاسی و نمایندگان قانونی PKK نشان می‌دهد. همچنین واتس در بررسی خویش بر فعالیت‌های این احزاب، همچون احزاب اصلی و تنها احزاب کردی فعالی تمرکز می‌کند که توانسته‌اند مردم کرد را به حرکت درآورند و توجه خویش را به فعالیت‌های کردها در شهرداری‌ها و ادارات حکومتی به‌مثابه روشی جدید و نسبتاً گسترش یافته قانونی مبارزه در درون جنبش‌های ملی کردی در دهه نخست قرن بیست‌ویکم معطوف می‌سازد. واتس نقش حیاتی مبارزات فعالان فرهنگی و اجتماعی قانونی طرفدار کردها، همچون مراکز «جگر خوین»، «دجله- فرات» و مرکز «آرام تیگران» و همچنین احزاب سیاسی در ترکیه همچون حزب کار،^۲ حزب دموکراتیک،^۳ و همچنین در حال حاضر حزب مناطق دموکراتیک^۴ و کنگره جامعه دموکراتیک^۵ را نشان می‌دهد. در کنار این احزاب چندین فعالیت آکادمیک و مدنی وجود دارد که می‌توان آنها را به‌مثابه موج جدید جنبش ملی کردها به‌شمار آورد (Ibid: 34).

گوینش (۲۰۱۲) نیز به این تغییر و تحول در جنبش اشاره کرده است. گوینش معتقد است که این تغییر برآیند، تغییر در گفتمان PKK از جدایی‌طلبی به جستجوی راه‌حل دموکراتیک در چارچوب ترکیه است.

ناسیونالیسم کردی و ظهور PKK به‌مثابه بخشی از گفتمان ناسیونالیسم کردی، در حقیقت، واکنشی به پروژه ناسیونالیسم‌های دیگر در منطقه و به‌ویژه کمالیسم بود. پاسخ کردی داده شده به کمالیسم، خود نوعی کمالیسم کردی بود که با شعارهای ملی‌گرایانه درصدد ایجاد یک دولت-ملت کردی بود. هوستون (۲۰۰۸) معتقد است که پدیده کمالیسم و تاثیر آن در فرایند دولت‌سازی در خاورمیانه منفی بوده است. از این‌رو، به پیشنهاد وی می‌بایست چاره‌ای برای کمالیزم‌زدایی از دولت و جامعه در ترکیه اندیشید (Ibid: 32). بر این اساس تغییرات برآمده از چرخش گفتمانی در جنبش کردی را می‌توان تلاشی برای خروج از دایره کمالیسم و گذار از بازتولید ارزش‌های ناسیونالیستی و

1. DTP.
2. HEP.
3. DP.
4. BDP.
5. DTK.

به جای آن، خلق ارزش‌های نوین به شمار آورد.

به بن‌بست رسیدن گفتمان کردستان مستقل، موجبات بی‌قراری این گفتمان و ایجاد بحران در نظریه کردستان بزرگ شد. از میانه‌های دهه نود آشکارگی از جاشدگی^۱ این گفتمان چندان واضح شده بود که جستجو برای یک گفتمان بدیل، با توجه به مقتضیات وضعیت جدید به امری ناگزیر بدل شد. نشانه‌های بی‌قراری این گفتمان در عقب‌گرد از تشکیل دولت - ملت مستقل و قبول پذیرش نوعی از خودمختاری گسترده در درون کادر رهبری جنبش کرد در ترکیه نمود، یافت. انتقاد از سوسیالیسم موجود، با برداشته شدن آرم داس و چکش از پرچم PKK، کنار رفتن عکس‌های مارکس، انگلس و لنین که آذین‌بخش جلسات حزب بود، در میانه دهه نود نشانه‌ای روشن از آمادگی برای یک تغییر بزرگ بود. همچنین پذیرش انجام مذاکرات و سخن‌اوجالان درباره اینکه مسئله کرد راه‌حل نظامی ندارد، خود نشانه‌های آشکار دیگری از تجدیدنظر در نظریاتی بود که در مانیفیست انقلاب راه کردستان (۱۹۷۸)، اثر اوجالان، که گفتمان رهایی‌بخش ملی بر اساس آن فرمولبندی شده بود، را نشان می‌داد.

مانیفیست انقلاب راه کردستان، که در حقیقت پایه‌های تئوریک و عملی گفتمان کردستان بزرگ را صورتبندی کرده بود بر سه پایه، ناسیونالیسم، سوسیالیسم و نبرد مسلحانه استوار بود؛ اما اوجالان در دوره فکری دوم خود، بی‌رحمانه‌ترین انتقادهای را آراسته این گفتمان کرد و ضمن رد ایده‌های ناسیونالیستی و رویکرد استالینیستی سابق خود و حزبش و تاکید بر خطا بودن توجه بیش از حد بر نبرد مسلحانه و غفلت از فعالیت‌های مدنی، به ویران‌سازی هر آنچه که خود در طی سی سال گذشته بر ساخته بود، اقدام نمود. وی با ارایه اندیشه‌های جدید، رویکرد نوینی را پیشنهاد داد که در آن خطوط اصلی یک گفتمان بدیع ترسیم شده بود. به صورت خلاصه رئوس کلی خطوط اندیشه‌های اوجالان در دوران دوم فکریش، بر این محورها استوار شده است:

به جای رویکرد سابق ناسیونالیستی جدایی طلب، بایستی رویکردی اتحادگرا با سایر خلق‌های خاورمیانه، در قالب جنبشی دموکراتیک، اکولوژیک و عدالت طلب بر پایه مساوات در تمامی سطوح (برابری جنسیتی، قومیتی، ملی، مذهبی و...) را راه‌اندازی نمود.

به جای شیفتگی نسبت به مدرنیته کاپیتالیستی و توسعه به سبک غرب، بایستی مدرنیته

1. Dislocation.

دموکراتیک را به مثابه راه صحیح انتخاب کرد.

تلاش برای عبور از دولت-ملت گرایی و ملت فتنشیزه شده، و نیاز به برساختن ملتی دموکراتیک در قالب یک کنفدراسیون دموکراتیک که به وسیله خود مدیریتی های دموکراتیک و کمون های کوچک محلی اداره می شود می بایستی به مثابه راهکار پراکتیزه نمودن ایده های فوق مورد توجه قرار گیرد. اوجالان (۱۳۸۷) در کتاب مانیفیست تمدن دموکراتیک، در پی مباحث مبسوطی که درباره هستی دارد به نتایج برآمده از این هستی شناسی در دو گزاره اشاره می کند. به اعتقاد اوجالان با توجه به تنوع ریزترین موجودات در سطح کوانتوم تا غنای گسترده ترین چیزها در سطوح کهکشانی، دو چیز اصل اساسی این هستی است، نخست ساحتی بی نهایت غنی از تنوع و تکثر که بدون حذف یکدیگر و تمایل به یکسان سازی و حذف، هستی را به وجود آورده اند. اساسا حذف این تنوعات از وجود، ناممکن و به معنای از میان بردن هستی است. دوم، تمامی این تنوعات و غنای بی نهایت در نوعی از هارمونی و هماهنگی به سر می برند. و حتی آنچه که صورت اضداد در هستی به خود گرفته، در حقیقت در یک کلیت بزرگتر تابع نوعی از هارمونی کیهانی است. بنابراین می توان هستی شناسی اوجالان را مبتنی بر دو ستون تنوع و تکثر و هماهنگی و هارمونی در قالب کلیت های بزرگتر خلاصه نمود. اوجالان به خصوص در مباحث انسان شناختی خود که انسان را موجودی که یک میکروکیهان است در هستی در نظر می گیرد و به اعتقاد وی می توان این دو اصل اساسی هستی، یعنی تکثر و هارمونی را هر دو در وجود انسان مشاهده نمود. بر اساس این سنخ از هستی شناسی و انسان شناسی است که اوجالان معتقد است که جوامع بشری و سازه های اجتماعی که از این دو اصل تبعیت نمی کنند، نظام هایی در تقابل واقعیت هستی است. نظام هایی که در پی حذف تنوعات و تکثرات فرهنگی، قومی، زبانی و... هستند و بر یکسان سازی اصرار می ورزند که به ویژه در قالب دولت-ملت های خاورمیانه ای نمود یافته است از این جمله اند. همچنین هر جامعه ای که نتواند خود را در یک کل هماهنگ با دیگر جوامع بشری تعریف نماید از چنین حکمی برخوردار است. اوجالان فتنشیزه کردن مفاهیمی مانند نژاد، ملت، قومیت و... را که خود را تافته ای جدا بافته فرض می کند در این زمره قرار می دهد.

وجه سیاسی اندیشه اوجالان، در دوران فکری دومش، بیشتر از هر چیز در ضدیت با اندیشه ناسیونالیستی، مخالفت با دولت-ملت گرایی و تاکید بر ملت دموکراتیک به جای آن، لزوم به میدان

آوردن زنان در تمامی سطوح اجتماعی و سیاسی، توجه به اهمیت اندیشه اکولوژی‌گرا در سیاست و تاکید بر دموکراسی مستقیم، نمود می‌یابد. به‌زعم اوجالان: «اساسی‌ترین تحول در PKK این بود که از خط سیری که با مرکزیت و هدف دولت در پیش گرفته بود خارج شد و در مسیر سیاست دموکراتیک قرار گرفت» (اوجالان، ۱۳۹۲: ۹۳).

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت هدف اوجالان، برانداختن یک وضعیت و درانداختن وضعیت دیگری است. به زبان گفتمانی، آنچه اوجالان می‌گوید طرح یک بازی حقیقت جدید (منظور صورتبندی مجدد تعیین معیارها برای صدق و کذب گزاره‌ها و مرئی‌سازی نامرئی‌ها است) تنها در ترسیم مرزهای تخصیص با رژیم حقیقت حاکم است که می‌تواند معنا یابد. به‌همین دلیل بایستی اندیشه‌های او را از این زاویه خوانش نمود. با توجه به این می‌توان گفت که در سپهر سیاسی اندیشه اوجالان تغییرات مهمی رخ نموده است. اسطوره وی از کردستان بزرگ، به اسطوره مدرنیته دموکراتیک تحول یافته است و مرکزیت توجه وی از دولت به جامعه شیفت نموده است. همچنین محوریت قوم کرد و سوژه‌رهای بخش‌گرایا به محوریت تمامی نیروهای ضد دولتی و محذوفان و به حاشیه رانده‌شدگان توسط قدرت تغییر یافته و اتحاد این اقشار در یک بلوک قدرت متحد و سازماندهی شده در بطن جامعه به‌مثابه سوژه‌رهای فراخوان شده است.

در دوران اول فکری اوجالان، گذشته رویایی قوم کرد با تعریف از شکوه دولت کردی ماد، یک گذشته طلایی است؛ اما در دوران دوم فکری‌اش، این جامعه طبیعی پیشا دولتی است که بر ساخته می‌شود تا افق آینده را نشان دهد و در نسبت با معضلات کنونی به استخراج مفاهیم‌رهای بخش از این گذشته فراخوان شده ارجاع داده می‌شود. فارغ از صحت و سقم گزاره‌های اوجالان و تعیین صدق و کذب آنچه که وی راوی آن است، اندیشه وی پیامدهای مهمی در عرصه کنش و سپهر سیاسی ترکیه و سوریه داشته است؛ بنابراین، شیوه تفسیر جهان برای تغییر جهان در اندیشه اوجالان، از اهمیتی وافر برخوردار است. ساختن این تصویر و تصور هر دو تنها به واسطه مفصل‌بندی یک گفتمان امکان‌پذیر می‌شود. از این‌رو این گفتمان با ترسیم وضعیت فعلی و وضعیت مطلوب و آرمانی و ایجاد مرزبندی میان نیروهای دولت‌گرا و جامعه‌گرا، (ساحت ضرورت و ساحت دموکراسی) به تفسیر جهان می‌پردازد و سپس با فراخوان کردن سوژه‌های کنش‌گر خویش درصدد تغییر جهان برمی‌آید.

اندیشه‌های وی را می‌توان مورد انتقاد قرار داد و یا درستی روایت وی از تاریخ را می‌توان با ارایه

روایتی مخالف به چالش کشید؛ اما آنچه که در اشاره به آرا وی مدنظر بود نه از منظری اپیستمولوژیک که صدق و کذب گزاره‌های معرفتی را مشخص سازد، بلکه تبعات و پیامدهای عملی‌ای است که این نظرات می‌تواند به‌همراه داشته باشد، به عبارت دیگر، نشان دادن اینکه چگونه این چرخش گفتمانی در رویکرد جدید جنبش کرد در ترکیه و تحولات شمال سوریه نقش ایفا نموده است و استعدادی برای تولید نوع دیگری از کنش‌گری و سیاست‌ورزی و درک از رهایی را در جنبش کردی به‌همراه آورده است. گفتمانی که با مجموعه عواملی دست‌به‌دست هم دادند تا در سوریه اتفاقاتی رخ دهد و روزاًوا به صدر آید و شمال سوریه به محمل و آزمایشگاهی برای آزمون این نظریات بدل شوند.

۳_۲. گفتمان کنفدرالیسم دموکراتیک و استقرار آن در شمال سوریه

کنفدرالیسم دموکراتیک دال مرکزی گفتمان نوینی است که هم‌اکنون در شمال سوریه استقرار یافته است. با توجه به فقدان دولت و حاکمیت در شمال سوریه، شرایطی برای عملی ساختن ایده‌ای که بر مبنای ایجاد یک دموکراسی در ساحت جامعه بدون دولت بود را فراهم کرده بود. مدلول اصلی کنفدرالیسم دموکراتیک، همان دموکراسی دولت است که در آن بخش‌هایی مهم از قدرت دولتی به شوراهای دموکراتیک خودمدیر مردمی تفویض می‌شود. این ایده تا قبل از گسست در حاکمیت رژیم بعث و بحران سوریه، یک آرمان غیرممکن به‌نظر می‌رسید؛ چراکه دولت با اختیار خویش بخش‌هایی مهم از قدرتش را به دیگری واگذار نمی‌کند. بنابراین این ایده صرفاً تخیلی به‌نظر می‌رسید، در ترکیه، تلاش حزب دموکراتیک خلق، از طریق دمکراتیزاسیون و سازماندهی جامعه مدنی و ایجاد نهادهای مختلف غیردولتی و تلاش برای قانونی کردن چنین ایده‌ای از طریق پارلمان و صندوق رای، اگرچه موفقیت‌های نسبی داشت؛ اما فاصله آن با آنچه که در طرح تئوریک اوجالان آمده بود بسیار فراتر از آن بود که امیدی به تحقق چنین ایده‌ای در کوتاه‌مدت و حتی میان‌مدت داشت؛ اما کردستان سوریه، به شیوه‌ای غیرقابل‌پیش‌بینی این زمین را فراهم ساخت.

در شمال سوریه دیگر دولتی وجود نداشت. گزینه محتمل بنا بر نظر دولت‌باوران در فقدان دولت تنها یک چیز بود، هرج‌ومرج و بی‌نظمی و غارت اموال عمومی. اما در شمال سوریه ایده کنفدرالیسم دموکراتیک گزینه دیگری را که به‌وسیله دولت‌باوران نامرئی شده بود، رویت‌پذیر ساخت. اداره جامعه و برقراری نظم و رسیدگی به امورات زندگی روزمره از طریق شوراهای خودمدیر دموکراتیک مردمی. چیزی که در تئوریهای اوجالان و بوکچین (آمریکایی که اوجالان به‌شدت متأثر از افکار

اوست) از آن به نام گسترش ساحت دموکراسی در تقابل با ساحت زور دولتی نام برده می‌شد. این ایده قبلاً آزمایش نشده بود و در باب اینکه آیا موفق خواهد شد یا نه، تردید جدی وجود داشت. کنفدرالیسم دموکراتیک، دالی است که دال‌های شناور دیگر حول آن مفصل‌بندی می‌شوند. جنبش اجتماعی دموکراتیک^۱، در شمال سوریه که متشکل از ده‌ها حزب، سازمان، گروه و شخصیت‌های مختلف با محوریت حزب اتحاد دموکراتیک است از جمله نهادها و احزابی هستند که بر مبنای باور به این گفتمان عمل می‌کنند. در شمال سوریه حزب اتحاد دموکراتیک و جنبش اجتماعی دموکراتیک بر این اساس فدراسیون شمال سوریه را تشکیل داده‌اند. برای شناخت مضامینی که از دال کنفدرالیسم دموکراتیک آن‌طور که در تئوری‌پردازی‌های اوجالان و اقدامات عملی در شمال سوریه برمی‌آید می‌بایستی مفاهیم خودمدیریتی دموکراتیک، پسا دولت-ملت، دموکراسی مستقیم، ملت دموکراتیک و اتحاد ملل و همزیستی خلق‌ها را مورد توجه قرار داد.

برای درک مدلول کنفدرالیسم دموکراتیک و زنجیره هم‌ارزی که حول آن مفصل‌بندی شده است، رجوع به مباحث انتالوژیک اوجالان ضروری است؛ چراکه سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک به‌مثابه مدلی به‌جای دولت-ملت‌گرایی، در اساس ریشه در درک وی از هستی دارد. مباحث هستی‌شناسانه اوجالان را می‌توان در دو گزاره به این شکل خلاصه نمود: «هستی نه بر همسانی که بر تنوعی کثیر از تفاوت‌مندی‌ها استوار است» و «بر این تنوعات کثیر در هستی یک نوع هارمونی و هماهنگی کلیت‌بخش حاکم است.» آن‌طور که هواداران اوجالان معتقدند، کنفدرالیسم دموکراتیک در ساحت اجتماعی و سیاسی برآمده و در تطبیق با این دو ستون انتالوژیک است.

گفتمان رهایی‌بخش ملی سابق، راه رهایی کرد را «استقلال کردستان» اعلام کرده بود؛ اما این گفتمان، به‌جای شعار برای رهایی از وضع موجود (ما هم باید یک دولت – ملت داشته باشیم)، بنیاد خویش را بر این اصل استوار ساخته است که هر جامعه‌ای باید طبق هویت خویش دارای مدیریت‌های بومی دموکراتیک و غیردولتی باشد. و رهایی تنها در صورت دمکراتیزه نمودن منطقه امکان‌پذیر می‌شود. این درک از رهایی، در گفتمان کنفدرالیسم دموکراتیک، به‌جای ایجاد دولت-ملت کردستان بزرگ نشسته است و در مقابل الترناتیوهای دیگر، مانند تشکیل یک دولت-ملت کردی کوچک در هر پارچه از کردستان که امکان‌پذیر باشد، (به‌عنوان نمونه می‌توان به خط پارت

1. TEV DEM.

دمکرات بارزانی در این زمینه اشاره کرد)، یا خودمختاری و فدرالیسم دولت‌گرایانه که در سایر احزاب کرد مدنظر است.

در مدلی که کنفدرالیسم دموکراتیک پیش می‌نهد، مرزهای هویت سیاسی بر اساس ترسیم خطوط تخاصم میان دو اردوگاه نیروهای جامعه‌محور غیر دولت‌گرای دموکراتیک و اردوگاه دولت‌گرایان قدرت‌طلب شکل می‌گیرد. فرمول‌بندی این هویت‌یابی سیاسی در فرمولی است که اوجالان بر اساس تفکیک میان دو ساحت آزادی یا دموکراسی (جامعه) قلمرو ضرورت یا آنچه که وی انباشت تجربه اداره (دولت) می‌نامد برآمده است. بر این اساس هرچه یکی از این دو قلمرو گسترش یابد قلمرو دیگر کاهش می‌یابد و البته وی تاکید می‌کند که حذف هیچ کدام امکان‌پذیر نیست و نمی‌توان دولت را به واسطه کارکردهایی که دارد حذف نمود؛ بلکه می‌بایستی هر آنچه را که می‌توان به وسیله شوراهای خودمدیر، کمون‌های محلی و ادارات شهرداری‌ها از آن ستاند و به خوبی مدیریت کرد و از چنگ دولت درآورد و به جامعه سپرد و ضرورت‌هایی را که نمی‌توان بدین وسیله مدیریت نمود همچنان در حوزه کارکرد دولت باقی گذاشت.

پس از خروج دولت بعث از شمال سوریه، بر اساس گفتمان جدید، تلاش می‌شود که مدیریت جامعه در شمال سامان یابد. تمامی اقشار، شوراهای مخصوص به خود را دارا هستند؛ مثلاً شوراهای مختص به زنان، ادیان، اقوام و... و همچنین تمامی روستاها نیز دارای شوراهای روستایی هستند. هر شهر نیز به محلات مختلف تقسیم شده و هر محله طی انتخابات داخلی، نمایندگان خود را انتخاب می‌کند. این نمایندگان محور تمامی تغییرات، اداره محله، شهر، ایالت و در نهایت کل کشور دانسته می‌شوند. مدل مبنایی این سیستم، دموکراسی از پایین به بالاست که متشکل از انجمن محله، انجمن شهر، انجمن عالی ایالت و نهایتاً کنگره ملی ایالت‌هاست، که عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیری است. طی هشت سال گذشته، در کانتون‌های کردستان سوریه یک سیستم مشابه این مدل، تحت عنوان خودمدیریتی دموکراتیک، پروسه زایش و اجرایی خود را آغاز نموده است. برای رفع تاثیر ماندگار ذهنیت سیاسی و اداری سابق، از عنوان کانتون، که برگرفته از مدل سوئیس است، بهره گرفته شده است (عمرانی، ۱۳۹۴: ۲).

دال کنفدرالیسم دارای پسوند دموکراتیک است که بر کانونی بودن خواست دموکراسی‌خواهی تاکید می‌کند. اما مدل دموکراسی موردنظر در این سیستم نه دموکراسی نمایندگی و دموکراسی‌های

لیبرال غربی است؛ بلکه دموکراسی مستقیم است. مدل دموکراسی موردنظر این گفتمان، دموکراسی مستقیم است که مدعی است، می‌خواهد با رعایت تفاوت‌ها و تکثرهای موجود در منطقه، زمینه سیاستی دموکراتیک فراهم شود. آنطور که در این گفتمان ادعا می‌شود؛ کرد آزاد و آزادی کرد نه در تشکیل دولت مستقل، بلکه در هر چه بیشتر دموکراتیزه کردن نهادها و تشکیل جوامع^۱ کوچک محلی در خودمدیریتی دموکراتیک حاصل می‌شود. برای تحقق دموکراسی مستقیم در کردستان سوریه، هم‌اکنون کمون‌های محلی برای اتخاذ تصمیمات کوچک و سراهای مردمی، که متشکل از کمون‌های منطقه است، برای تصمیم‌گیری‌های مهمتر به‌وجود آمده‌اند تا به سیستمی که از قاعده به راس می‌رسد و دموکراسی مستقیم را امکان‌پذیر می‌سازد، جامه عمل بپوشانند (عمرانی، ۱۳۹۴: ۵). درواقع، در هرکانتون سیستمی از پایین به بالا ایجاد شده که از طریق شوراهای محلی، تصمیمات سیاسی را اتخاذ می‌کند (Tax, 2015: 3).

آنطور که از تئوری‌پردازی‌های اوجالان و نحوه اجرای این نظریات در شمال سوریه برمی‌آید، مدلول مهم دیگری که کنفدرالیسم دموکراتیک بر آن دلالت می‌نماید. تقابل با فرم دولت _ ملت به‌مثابه طبیعی‌ترین فرم حکومتداری در جهان امروز است. از این‌رو اصطلاح پسادولت _ ملت، اصطلاحی است که به‌شدت در این گفتمان بکار برده می‌شود و نشان از چرخش گفتمانی از کردستان بزرگ است که بر مبنای مدل دولت _ ملت سامان یافته بود. در درجه نخست این مفهوم جدید به معنای کشیدن خط بطلان بر سی سال مبارزه در ایجاد کردستان مستقل، تلقی می‌شود. در گفتمان جدید دولت‌گرایی و دولت نه‌تنها رهایی‌بخش تلقی نمی‌شود، بلکه دولت به‌مثابه، شکل تشکل یافته طبقات فرادست و تداوم نظمی بازنمایی می‌شود که نهایتاً پیشینه سود و سرمایه را منعکس می‌سازد و نابرابری‌ها را دامن می‌زند. آن چنانکه خانم دیرک معتقد است این پروژه نه برای ایجاد دولت، بلکه درصدد بنای یک دموکراسی بدون دولت است (Dirik, 2016). بر این اساس جنبش کردی مدعی است که دیگر خواهان تجزیه کشورهای منطقه و از جمله سوریه نیست؛ بلکه بر اتحاد با سایر اقوام در قالب اتحادیه‌ای فراگیر که مبنای آن دموکراتیک باشد، تاکید می‌کند. از این دیدگاه، فرم دولت _ ملت در شرایط خاص ناشی از تحولات تاریخ اروپا پدیدار گشته و نباید به‌عنوان تنها راه‌حل مشکلات در نظر گرفته شود. باقی ماندن و حتی افزایش مشکلات پس از

1. Communities.

ایجاد دولت - ملت‌ها در عصر رهایی از استعمار در کشورهای آفریقایی و منطقه، نشان می‌دهد که منطقه خاورمیانه باید بر اساس تعادل و همکاری به اتحادی فراگیر و دموکراتیک در قالب کنفدرال برسد و نهایتاً تمامی اقوام خاورمیانه در قالب کنفدراسیون ملل خاورمیانه به اتحاد برسند. بنابراین هدف آن گسیختن از نظم قدیم است که بر مبنای دولت-ملت‌های نامنعطف سامان یافته است و رویت‌پذیر نمودن فرمی دیگر از امکان پیکربندی منطقه، بر اساس اتحادی فراگیر که در حال حاضر ناسیونالیسم و نژادپرستی و کوتاه‌بینی برآمده از آنها، آن را نامرئی ساخته است. بهمین دلیل در شمال سوریه که می‌توان آن را یک سوریه و یا حتی خاورمیانه‌ای کوچک نامید که از اقوام، ادیان و مذاهب مختلف تشکیل شده است، نه بر برتری یک زبان، یک ملت و یا ایجاد دولتی بر مبنای یک قومیت و مذهب خاص، بلکه بر ایجاد ملتی دموکراتیک متشکل از تمامی اقوام، مذاهب و اجتماعات مختلف تاکید شده است. در شمال سوریه به‌جای تلاش برای یک اقلیم کردی مشابه آنچه که در شمال عراق بر ساخته شده است، نبوده‌اند؛ بلکه سه کانتون (که امروزه به شش کانتون گسترش یافته است) را که کاملاً مستقل از هم و در عین حال هماهنگ با هم هستند ایجاد نموده‌اند.

هارت در مصاحبه‌ای تحت عنوان شبح کردها بر فراز چپ جهانی، آموختن از کوبانی درباره تحولات رخ داده در شمال سوریه و تحولات اندیشه‌ای اوجالان می‌گوید:

«...هیولاشی اشاره به کالیبان، هیولایی که در آثار هارت و نگری به آن اشاره می‌شود؛ استعاره از گسست از قیدوبند قدرت استعماری جنبش کردی تا حدی از آنجا می‌آید که این جنبش دیالکتیک حاکمیت را به گسست می‌کشانند؛ یعنی در جستجوی نشاندن دولت-ملت جدیدی به‌جای دولت ملت دیگر نیست؛ بلکه در عوض مبارزه برای آزادی را در فرمی جدید و رادیکال مطرح می‌کند... به باورم، اهمیت بی‌اندازه‌ای دارد که عبدالله اوجالان گذار از هدف حاکمیت ملی به هدف خودآیینی دموکراتیک را پیشنهاد می‌دهد (چیزی که درواقع به برنامه زاپاتیستاها شباهت دارد). این گذار یک نوآوری واقعی است؛ عزیمتی مهم و معنادار از سنت‌های مبارزات رهایی‌بخشی ملیست. همه کسانی که به دنبال پروژه‌های رهایی‌بخش در هرجایی هستند باید مفهوم و عمل خودآیینی دموکراتیک را مطالعه کنند و با آن درگیر شوند... وی با اشاره به خصائص ویژه جنبش روزاوا می‌گوید هر مبارزه محلی خصایص ویژه‌اش را دارد؛ اما مفهومی و عمل‌هایی محوری هم وجود دارند که به شکلی گسترده با همدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. دقیقاً به‌همین خاطر امیدوارم که فعالان در همه‌جا به حد

کافی از روزاوا بیاموزند و محتوایش را انتقال دهند. نوآوری‌هایی که در رابطه با سلسله مراتب‌های جنسیتی به آنها اشاره شد یا آزمونگری‌هایی که برای واژگون کردن نسبت‌های اجتماعی پدرسالارانه رخ داده‌اند، قطعاً مهم و الهام‌بخش خواهند بود (هارت، ۱۳۹۴: ۵-۱۰).

در مجموع آنطور که هواداران این ایده معتقدند: کنفدرالیسم دموکراتیک با تاکید بر خودآیینی دموکراتیک در سطوح کوچک، بر حفظ تنوعات و تفاوت‌مندی‌ها تاکید می‌کند و با اتحاد ملل در سطح کنفدراسیونی از تمامی ملت‌های خاورمیانه بر هارمونی و کلیت هماهنگ کننده توانمندی‌ها اصرار دارد. در حقیقت کنفدرالیسم دموکراتیک را می‌توان ترکیبی از دو فرم دولت-شهر (خودآیینی‌های محلی که در خودمدیریتی‌های کوچک تبلور می‌یابد) و ساخت امپراتوری (اتحادیه ملل خاورمیانه) برای فرا رفتن از فرم دولت ملت‌های ناکارآمد فعلی در منطقه و به‌مثابه راه‌حلی برای حل مسئله کرد به‌شمار آورد. بنابراین کنفدرالیسم دموکراتیک را باید فرمی که در پی برآوردن «وحدت در عین کثرت» نامید تلقی نمود. وحدتی که به کثرت و تفاوت‌مندی‌ها راه می‌دهد و خودآیینی آنها را محترم می‌دارد و کثرتی که به بی‌نظمی و گسیختگی و نهایتاً ضعف راه نمی‌دهد و بر اتحاد و هارمونی در یک کلیت بزرگ پایبند است.

آنها معتقدند که بر این اساس است که کردها پس از پیروزی در شمال سوریه به‌دنبال به بردگی کشاندن اعراب و دیگر اقلیت‌ها و انتقام‌گیری از آنها از طریق رفتاری مشابه آنچه اعراب با کردها داشتند نرفتند؛ بلکه هر نوع ظلم و تبعیض را چه عربی و چه کردی رد کردند. درحالی‌که احزاب ناسیونالیست کرد با گفتمان ملی‌گرایی کردی خواهان ایجاد یک حکومت کردی و بر خورد با اعراب مهاجر بودند، حزب اتحاد دموکراتیک با بهره‌گیری از گفتمان کنفدرالیسم دموکراتیک بر همزیستی و حق برابر همگان و فرم خودمدیریتی تمامی اقوام به‌جای یک حکومت کردی تاکید کرد. این دو نمونه می‌تواند گویای تفاوت این دو گفتمان باشد. قرارداد اجتماعی^۱ صریحاً در پیشگفتار خود بیان می‌کند که روزاوا صرفاً نواحی خودمختار تماماً کردی نیست و خود را به‌مثابه بخشی از سوریه تعریف می‌کند (Schmidinger, 2018: 130).

این مسئله سبب شد که نام منطقه از فدراسیون روزاوا _ شمال سوریه به فدراسیون شمال سوریه تغییر کند. حذف نام روزاوا برای زدودن هر نوع ظن و برداشت ناسیونالیستی و برتری‌کرد بر دیگر

1. Social Contract.

اقوام صورت گرفت. مسئله مهمتر «مسئله اقلیتها و به‌ویژه شیوه معامله کردن با اعرابی است که در جریان سیاست تعریب رژیم، در منطقه اسکان یافته بودند؛ درحالی که حزب اتحاد دموکراتیک، سعی در جذب تمامی اقلیت‌ها دارد، برخی از اعضای احزاب ائتلاف میهنی کرد سوریه، خواستار برگرداندن اعراب و اخراج آنها از کردستان هستند (Ibed). تفاوت این دو گفتمان در دو رویکرد ناسیونالیستی و دموکراتیک جلوه‌گر می‌شود. رویکرد ناسیونالیستی که (کردهای عراق نیز با اصرار بر برگرداندن اعراب مهاجر در کرکوک در پیش گرفته‌اند. مسئله کرکوک را بغرنج‌تر کرده است) و این رویکرد می‌توانست در صورت اجرا در کردستان سوریه به‌ویژه منطقه جزیره و حسکه به‌شدت تنش‌زا و سرچشمه جنگ‌های خونین شود. اما رهیافت خواهری خلق‌ها، در گفتمان کنفدرالیسم دموکراتیک، آن را از یک تهدید به فرصت مبدل نمود و ده‌ها هزار جوان عرب با پیوستن به صفوف جنگجویان مدافع خلق و متشکل شدن نیروهای سایر اقوام در نیروهای سوریه دموکراتیک، نه‌تنها قدرت رزم‌آوری آنها را افزایش داد؛ بلکه مشروعیتی هم در داخل و هم در سطح جهانی برای آنها به‌همراه داشت. بنابراین آنچه را که هارت گسست از دیالکتیک حاکمیت و نشانیدن یک دولت-ملت به‌جای دولت ملت دیگر می‌نامد می‌توان گسست از دیالکتیک خدایگان/ بنده هگلی نامید، یعنی برده به‌محض آزادی دیگر نه‌تنها نمی‌خواهد ارباب شود؛ بلکه می‌خواهد این منطق آیین‌های را نابود کند و منطق جدیدی که دیگر در آن اساساً مفهوم ارباب/ بندگی جایی ندارد بکار بندد. منطق آیین‌های بر این فرض اتکا دارد که گفتمان مسلط، مخالفان خاص خودش را نیز ایجاد می‌کند؛ یعنی آنهایی که در برابر نظم هژمونیک مقاومت می‌کنند، تنها در بسترهای آن هژمونی می‌توانند مخالفت خود را انجام دهند و در نتیجه هرگونه کشمکش با هژمونی خاص، در واقع حرکت دیگری در راستای گسترش همان هژمونی است (سعید، ۱۳۹۰: ۱۶۸).

این منطق دقیقاً همان منطق گفتمان رهایی‌بخش ملی سابق و تلاش برای ایجاد دولت-ملت کردستان بزرگ بود که اگرچه در ظاهر با هژمونی گفتمان دولت-ملتی کمالیستی مخالفت می‌کرد؛ اما دقیقاً بازتولید‌کننده آن در ورژن کردی بود. در حقیقت منطق گفتمان جدید، با عبور از خواست ایجاد دولت-ملت کردی، تاکید بر تمامیت ارضی سوریه و رد هر نوع برتری‌جویی، درصدد درانداختن طرحی ورای هژمونی کمالیسم در جنبش کردی، سیاست رهایی و کل منطقه است.

قابل تصور نیست که کردهای سوری، با گفتمان ناسیونالیسم، می‌توانستند به این سطح از

موفقیت دست یابند. اکنون چندین شهر و منطقه بزرگ عرب‌نشین همچون رقه، شدادیه، منبج و قسمت اعظم دیرالزور که کاملاً عرب‌نشین است و به‌عنوان بخشی از فدراسیون شمال سوریه به‌شمار می‌آید. اگر به‌جای گفتمان کنفدرالیسم دموکراتیک، گفتمان ناسیونالیسم کردی در این مناطق حضور می‌یافت، مسلماً از سوی اعراب پذیرفته نمی‌شد و همچون اشغال خاک عربی در نزد آنها پدیدار می‌شد و این به تنش‌های خونین و جنگ‌های گسترده قومی میدان می‌داد. امری که با گفتمان نوین از آن ممانعت به عمل آمده است.

با این تفصیل می‌توان گفت که جنبش کردی با چرخش گفتمانی^۱ ظرفیت بالایی برای خلق معانی جدید یافته است؛ به‌گونه‌ای که آن را قادر ساخته اسطوره‌های خود را از طریق وجه استعاری به تصور اجتماعی^۲، مبدل نماید و ظاهراً با گذشتن از سطح نیازها و خواست‌های کردها، در جامعه خود را عام و پاسخگوی همه نیازها و نماینده تمامی گروه‌ها در شمال سوریه معرفی کند. بر اساس نظریه گفتمان لاکلاو و موفه این امر به خلق قابلیت اعتبار برای یک گفتمان و هژمونیک شدن آن می‌انجامد و موفقیت کردهای سوری در هشت سال گذشته، علاوه بر کمک‌های حیاتی ائتلاف جهانی ضد داعش و موازنات قدرتی که در ادامه به تداوم قدرت‌گیری آنها منجر شد، به‌شدت مدیون رهیافت گفتمانی است که نه درصدد تجزیه و تشکیل اقلیم کردی، بلکه بر همبستگی و همزیستی در درون سوریه تأکید کرده است. البته برای سنجش عیار صداقت آنچه که در این گفتمان مطرح شده است، می‌بایستی هنوز منتظر ماند.

نتیجه‌گیری

به حاشیه‌رانی کردها در سوریه متأثر از عوامل مختلف تاریخی، سیاسی و جغرافیایی بوده است، در خلق این عوامل، نقش تصادف، موازنه قوای استعماری، قیومیت فرانسه، تحولات دوران گذار، ناسیونالیسم افراطی گفتمان بعث، فوبیای همیشگی ترکیه از مسئله کرد و نقش پر رنگ احزاب کرد ترکیه و عراق را باید مدنظر قرار داد.

از سوی دیگر، به متن آمدن و ظهور ناگهانی کردها در شمال سوریه خود مدیون عوامل مختلفی

1. Discourse Turn.
2. Social Imaginaton.

از جمله، موازنه قوای داخلی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، ظهور داعش و مبارزه کردها با آن، حمایت ائتلاف جهانی ضد داعش از آنها و ظرفیت‌های خلق شده ناشی از چرخش گفتمانی در جنبش کرد بوده است که در این مقاله تلاش شد به تحلیل گفتمان نوینی که سهم عمده‌ای در موفقیت کردها داشته است پرداخته شود. در یک تحلیل نهایی می‌توان گفت استاتوی اجتماعی و سیاسی بر ساخته شده به وسیله گفتمان کنفدرالیسم دموکراتیک در شمال سوریه از دل عبور و مواجه با مجموعه‌ای از بحران‌های سخت و آزمون‌های دشوار خلق شده است و هم‌اکنون با توجه به آنکه معادله پیچیده وضعیت کنونی سوریه همچنان استعداد بحران‌های پیش‌بینی‌ناپذیری را داراست. تداوم وضعیت کنونی در شمال سوریه با ابهام‌های بسیاری روبه‌رو است که امنیت وجودی شمال سوریه را پر ابهام ساخته است و نمی‌توان با اطمینان از آینده آن سخن گفت؛ اما فارغ از اینکه شمال سوریه چه سرنوشتی خواهد داشت. آزمون هشت ساله گذشته کنفدرالیسم دموکراتیک به مثابه یک تجربه متفاوت، شایسته تامل است از جمله:

اگر روند حوادث پیش‌بینی‌ناپذیر سوریه به گونه‌ای رقم بخورد که این تجربه تثبیت شود، تاثیرات محتمل آن بر آینده جنبش کردی و منطقه را نمی‌توان نادیده انگاشت. از این‌رو این گفتمان در صورت مجالی برای بروز و فرصتی برای استقرار، دارای استعدادهای و امکان‌هایی است که به شدت می‌تواند تاثیرگذار باشد. عبور جسورانه ایده مرکزی این گفتمان که عبور از ایده دولت-ملت‌سازی است، با کنار گذاشتن انگاره ملی‌گرایی، سنخی از سیاست را مطرح می‌کند که در آن به نوعی سیاست اگونیستی که در آن دیگری نه به مثابه غیریتی که می‌بایستی درصدد حذف و یا هضم آن بود؛ بلکه دیگری به مثابه شرط امکان هستی هویت خودی و لازمه معنادار بودن معانی هویتی ما به شمار می‌رود. از این‌رو پلورالیسم و تکثر و تنوع هویتی به جای سیاست یکدست‌سازی و همگن‌گرایی و یا برتری‌جویی‌های کاذب ملی‌گرایانه می‌نشیند که نتایج حاصل از آن در یکی دو قرن گذشته فجایع بسیار به بار آورده است. همچنین این ایده، از منظری دیگر، فرصتی برای تعامل و رهایی از فوبیای تجزیه‌طلبی فراهم می‌نماید.

استعداد دیگر این گفتمان را باید در وجه کثرت‌گرایی آن در تعریف امر رهایی‌بخش در نظر گرفت. در این گفتمان، مفروض مطالبات مردمی کثرتی از جایگاه‌های سوژه‌گی است و گذار به یک سوژگی مردمی را آن‌چنان که لاکلاو و موفه معتقدند به میانجی برقراری نوعی پیوند هم‌ارز میان

آنها ایجاد می‌کند. کنفدرالیسم دموکراتیک به مثابه دال مرکزی که یک زنجیره هم‌ارز از مفاهیمی مانند دموکراسی مستقیم، پلورالیسم، خودمدیریتی دموکراتیک، کنفدراسیون ملل خاورمیانه، کمونهای مردمی، برابری جنیستی، حفاظت اکولوژیکی و آزادی را مفصل‌بندی می‌کند و زنجیره دال‌های مذکور را سوژه‌مند می‌سازد. تغییر گرانیکای بحث از دولت-ملت و هویت ناسیونالیستی به دموکراسی و دادن آرایشی جدید به سلسله مراتب عمودی تعریف شده و چیدمانی نوین از آنها در وضعیتی افقی اساسی برای فراخوانی سوژه‌های متکثر طبقاتی، محیط زیستی، فردی، قومی، مذهبی، جنسی و تحول‌خواه است که بنیاد گفتمان جدید را شکل می‌دهد. این تغییر گرانیکا و برهم زدن هرم هیرارشیک اجتماعی-سیاسی نشانگر شکل‌گیری یک دگردیسی ارزشی بنیادین است که برخاسته از تعریف جدیدی برای امر رهایی‌بخش و مسئله هویت است که در آن ارزش‌های سابق ناسیونالیسم کردی که در کانون قرار گرفتند رنگ می‌بازد و کثیری از هویت‌ها و مطالبات آنها به میدان می‌آیند.

عبور از دولت-ملت‌سازی در گفتمان کنفدرالیسم دموکراتیک را باید به مثابه ایجاد اختلال در قدسیت و قطعیت ارزش‌هایی به‌شمار آورد که دستکم یک قرن است جنبش کرد برای آن هزینه داده است و خلق این ارزش‌ها و عینیت یافتن آن خود محصول مجموعه‌ای از تحولات بود که با هژمونیک شدن گفتمان‌های کمالیستی در دوران معاصر و ضربه تروماتیک سایکس-پیکو بر پیکره کردستان ارتباطی وثیق دارد. ضرباتی که با به حاشیه‌رانی کردها از سوی گفتمان‌های کمالیستی فرادست، درصدد نابودی و نیست کردن کرد بود. بنابراین در واکنش به چنین چیزی است که جنبش کردی با تکیه بر مقوله هستی/نیستی، در دفاع از موجودیت کرد به مقابله با رژیم‌های حاکم کمالیستی و بعثی می‌پردازد. از این‌رو دو گفتمان خودمختاری طلب و گفتمان کردستان بزرگ هر دو حفظ موجودیت کرد را تنها در صورت کسب قدرت دولتی و ناسیونالیسمی مشابه کمالیست‌های حاکم میسر می‌دانند. بنابراین از منظری موعودگرایانه، بر پایه انگاره دولت کردی ارزش‌های ناسیونالیستی برساخته می‌شود. اما با تحولات صورت گرفته و برون رفت از شرایطی که کرد را در تنگنای وجود/عدم قرار داده بود، ارزش‌های ملی‌گرایانه کرد می‌بایستی تغییر کند. درحالی‌که ناسیونالیست‌ها همچنان با فتشیزه کردن این ارزش‌ها درصدد ترویج همان انگاره دولت‌باورانه هستند. آنان همچنان، همه ارزش‌ها را در محراب ارزش‌های ملی‌گرایانه قربانی می‌کنند، حقوق بشر،

مباحث زیست‌محیطی، حقوق زنان، ارزش‌های دموکراتیک و انتقاد از فسادهای موجود در جامعه کردی و جملگی به سکوت فراخوان می‌شوند تا با تحقق دولت کردی، و یا حفظ دستاوردهای فعلی جنبش کردی، تا زمان استقلال کردستان، همه این مسایل در درون کردستانی مستقل و در پرتو آن حل شود؛ به عبارت دیگر همه چیز ثانویه و فرعی می‌شود تا وعده محقق نشده دولت مستقل کردستان تحقق یابد. ولی چرخش گفتمانی را باید امری ناشی از درک و فهم تغییر وضعیت و لزوم درک در تغییر بنیادین تعریف از سیاست رهایی به شمار آورد. تلاش برای ایجاد یک ذهنیت جدید خود برخاسته از عینیت جدیدی است که در جهان امروز افول باورها و چارچوب‌های پیشین را موجب شده است. تحقق امر نو، به میانجی‌سازی انگاره‌های سنتی حاکم بر ارزش‌های ثبات یافته در جنبش کردی در نظامی از ثبات/اختلال با میانجی خلق مجموعه‌ای از ارزش‌های دیگر، کاری است که گفتمان کنفدرالیسم دموکراتیک مدعی انجام آن است. این گفتمان به زعم خود، جهانی با هندسه‌ای دیگر را ترسیم می‌نماید که در آن دیگر سیاست رهایی‌بخش نه با ایجاد یک دولت_ملت و ایجاد یک دولت مستقل کردی، بلکه تنها به واسطه یک سیاست دموکراتیک، همگرا و پلورالیستی، محقق می‌شود. با این تفصیل، سهم اتخاذ این رهیافت به جای نگاه ناسیونالیستی، سهم مهمی در رهایی کردهای شمال سوریه از حاشیه و به متن آمدن آنها داشته است.

فهرست منابع:

۱. اوجالان، عبدالله. (۱۳۸۷)، مانیفیست تمدن دموکراتیک، جلد اول و دوم، ترجمه ا. کاردوخ. مرکز نشر آثار و اندیشه‌های اوجالان. بی‌جا.
۲. اوجالان، عبدالله. (۱۳۹۲)، مانیفیست تمدن دموکراتیک؛ آزمونی در باب جامعه‌شناسی آزادی، جلد سوم، برگردان ا. کاردوخ، مرکز نشر آثار و اندیشه‌های اوجالان، بی‌جا.
۳. تاجیک، محمدرضا. (۱۳۸۳)، گفتمان و پادگفتمان و سیاست، تهران: موسسه تحقیقات فرهنگ و علوم انسانی.
۴. تزل، ژوردی. (۱۳۹۵)، کردها در سوریه، ترجمه آزاد حاجی آقایی، تهران: نشر رمان سخن.
۵. حقیقت، سیدصادق. (۱۳۸۷)، روش‌شناسی علوم سیاسی، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
۶. سعید، بابی. (۱۳۹۵)، هراس بنیادین (اروپا مداری و ظهور اسلام‌گرایی)، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۷. فیلیپس، لاورنس دیوید. (۱۳۹۵)، بهار کردی، ترجمه آزاد حاجی آقایی، تهران: نشر رمان سخن.
۸. قادری، حاتم. (۱۳۸۳)، اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، تهران: انتشار سمت.
۹. نادری، احمد. (۱۳۹۲)، «گفتمان‌های قدرت و مقاومت در صحنه اجتماعی_ سیاسی عراق قرن بیستم»، فصلنامه شیعه‌شناسی، سال یازدهم، شماره ۴۳.
۱۰. یلدرز، کریم. (۱۳۸۷)، «تاریخ سوریه از ۱۹۱۸ تا ۲۰۰۵، ترجمه جمال رحمتی‌پور»، فصلنامه روزه، سال اول، شماره ۸.
۱۱. دست پیش، حسام. (۱۳۹۳)، اوجالان و گذر از ناسیونالیسم کردی، وبسایت بی‌بی‌سی فارسی، تاریخ انتشار اردیبهشت ۹۳ قابل دسترسی: www.bbc.com/persian/blogs/2014/05/1417/kurd-ocalan
۱۲. عمرانی، زانیار. (۱۳۹۴)، درآمدی بر ساختار اجتماعی خودگردانی دموکراتیک در روژاوا، وبسایت پایگاه خبری تحلیلی روژ، تاریخ انتشار JUL 2015. قابل دسترسی: WWW.NNS ROJ.COM/FA/Detiles/a spx
۱۳. هارت، مایکل. (۲۰۱۵)، شب کردها بر فراز چپ جهانی، از کوبانی باید آموخت، (مصاحبه با مایکل هارت)، ترجمه ایمان گنجی.
14. Gunes,cengiz. (2012), The kurdish national movement in turkey from protest to rersistence. NewYork:routledy.
15. saeed,seevan. (2017), kurdish politics in Turkey from pkK to kck - publisher in london: taylor& francis group. Availablity in [http:// taylor& francis.com](http://taylor& francis.com).
16. Schmidinger, Thomas. (2018), Rojava: Revolution, War, andthe Future of Syria's Kurds. Translated by Michael Schiffmann.pluto press.www.plyuo press.com.
17. Biehi,Jannet. (2012), Bookchin,Ocalan and the dialectics of democracy.Availablity: [http:// www. Attak the system.com](http://www. Attak the system.com).

18. Dilar,dirik. (2016), building democracy without the state. <http://roar magazine.org.html>.
19. Group working to prevent conflictworld wide. (2014), flight of Icuras, The pyds precarious risein syria, Availablility: [www. Crisis group.org](http://www.Crisis group.org).
20. Gunter,micheal. A. (2014), Out of Now-where: kurds of Syria in Peace and War. Availablility: www.hurstpublishers.com/book.
- 21.Gunter,M,Michel. B. (2014), The kurd in the changing political map of the middle east, Availablility: www.kurdishStudis.com.
22. Tax,merdith. (2015), Revolution in Rojava. availablility: www.dissentmagazin.org/ online-articles,april .22.2015,

